

علل انقلاب مشروطه در ایران*

یرواند آبراهامیان**

ترجمه سید رسول ابطحی***

شیوه تولید در زندگی مادی، روند کلی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را تعیین می‌کند. این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آنها را تعیین می‌کند، بلکه برعکس، این هستی اجتماعی انسان‌ها است که آگاهی آنها را تعیین می‌نماید. در مرحله معینی از توسعه، نیروهای مولد مادی جامعه با مناسبات تولیدی موجود- یا آنچه که چیزی جز بیان قانونی و مشروع آن نیست- با روابط مالکیت در تضاد قرار می‌گیرند. آن‌گاه یک دوره انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود. «کارل مارکس» ایده‌ها برای فردی که او را وادار به عمل می‌کنند، بسیار مهم هستند. اما مورخ باید برای شرایطی که به این ایده‌ها امکان وجود داده، اهمیتی یکسان قائل شود. انقلاب‌ها بدون ایده‌ها به وجود نمی‌آیند، اما روشنفکران هم انقلاب‌ها را ایجاد نمی‌کنند. نیروی بخار برای به حرکت درآوردن موتور قطار ضروری است، اما ابتدا باید لوکوموتیو و راه‌آهن ساخته شوند. «کریستوفر هیل»

نویسندگان، مردم فرانسه را، که انقلاب را رقم زدند، نه تنها با ایده‌های خود مجهز نمودند، بلکه میزان شکیبایی و خلق‌وخوی آنها را نیز تعیین کردند. همه فرانسوی‌ها در نتیجه آموزش طولانی این نویسندگان، که در غیاب هر مربی دیگری صورت گرفت، بر اثر خواندن کتاب‌های آنها، همراه با ناآگاهی عمیق خود از تمرین عملی، در نهایت غرایز، چرخش ذهن، ذائقه‌ها و حتی غرابت‌های رفتاری این نویسندگان را، که برای خود آنها طبیعی بود، جذب کردند. این امر به حدی بود که وقتی بالاخره مردم فرانسه مجبور به عمل شدند، تمام خلق و خوی ادبی را وارد سیاست کردند. «توکویل»

تئوری‌های انقلاب

مارکس، پیامبر انقلاب، ممکن است سیاستمداران محافظه‌کار را دیگر تحت تأثیر خود قرار ندهد، اما او، به عنوان نظریه‌پرداز انقلاب، همچنان هم به جذب و هم به برانگیختن دانشمندان علوم اجتماعی ادامه می‌دهد. به گفته یکی از دانش‌آموختگان سیاست، علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی سیاسی را می‌توان به عنوان «گفتگویی به درازای یک قرن با کارل مارکس» توصیف کرد.¹ همچنین، همانطور که یک مورخ برجسته تاریخ اندیشه به درستی بیان کرده است: مارکس را می‌توان به معنای واقعی کلمه قابله تفکر اجتماعی قرن بیستم نامید. «به طوری که اندیشمندان نوآور اواخر قرن نوزدهم، در فرآیند کنار گذاشتن آنچه در مارکسیسم نامعتبر می‌دانستند و توضیح جنبه‌های مفید اندیشه‌های او، اولین گام‌های

* The Causes of the Constitutional Revolution in Iran, *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 10, No. 3 (Aug., 1979).

** Ervand Abrahamian

یادداشت نویسنده: مايلم از علی بنوعزیزی، جیمز بیل، مرحوم تی. کایلر بانگ و منگول بیات فیلیپ برای خواندن و اظهار نظر جامع در مورد این مقاله تشکر کنم. بدیهی است که آنها هیچ مسئولیتی در قبال اشتباهات یا نظراتی که در مقاله است، ندارند.

*** دکترای تاریخ ایران

¹ E. Nordlinger, ed. *Politics and Society: Comparative Political Sociology* (Englewood Cliffs, N.J., 1970), p. 8.

خود را در جهت ساختن یک نظریه کلی‌تر از واقعیت اجتماعی برداشتند.^۲ به عنوان نمونه، امیل دورکیم، پارادایم «همبستگی مکانیکی و ارگانیکی» را در برابر تئوری تضاد طبقاتی مطرح کرد.^۳ ویلفردو پارتو و گایتانو موسکا بر دوگانگی بین نخبگان حاکم و توده‌های فرمانبر تأکید کردند تا آن را جایگزین مفهوم طبقات اجتماعی - اقتصادی بکنند.^۴ رابرت میشلز، «قانون آهنین الیگارش» را تدوین کرد تا هشدار دهد که سازمان‌های مردمی مانند احزاب سوسیال دموکرات، باعث ایجاد دموکراسی‌های سوسیالیست نمی‌شوند، بلکه خودکامگی سوسیالیست‌های بوروکرات را به وجود خواهند آورد.^۵ همچنین ماکس وبر، بخش زیادی از کار خود را وقف توضیح این موضوع کرد که دینامیک و پویایی تضاد طبقاتی باید همزمان با وزنه‌های سنگین ایدئولوژی‌های محافظه‌کار، ادیان سنتی، کاست‌های قومی و نهادهای بوروکراتیک مورد مطالعه قرار گیرد.^۶

ایجاد علاقه‌های اخیر به نظریه‌های انقلاب، گفتگوی قدیمی بین مارکسیست‌ها و غیرمارکسیست‌ها را دوباره زنده کرده است. مارکسیست‌ها بر نقش طبقات تأکید می‌کنند، در حالی که غیرمارکسیست‌ها بر اهمیت ایده‌ها، فرهنگ‌ها، ادیان و ایدئولوژی‌ها تأکید دارند.^۷ مارکس استدلال کرده بود که تغییرات در زیربنای اقتصادی جامعه باعث ایجاد نیروهای جدید، منافع جدید و خواسته‌های جدید در ساختار طبقاتی آن جامعه می‌شود. این تغییرات اجتماعی به نوبه خود، روناهای سیاسی، نهادی و ایدئولوژیک را، که تحت کنترل طبقه حاکم هستند، تضعیف می‌کند. همان‌طور که انگلس در مراسم تشییع جنازه دوستش، مارکس، برای تحسین او بیان کرد، سهم اصلی مارکس این بود که ثابت کند رونمای هر جامعه - به ویژه ارزش‌ها، قوانین و سازمان‌های حاکم - بر ساختار طبقاتی جامعه بنا شده‌اند و نه برعکس، یعنی چیزی که فیلسوفان قبلی به ویژه هگل بیان کرده بودند.^۸ بنابراین، به نظر مارکس، انقلاب‌ها نه به علت اختلال در شیوه ادراک، بلکه به علت نوآوری در ابزار تولید، نه توسط ایده‌های رادیکال، بلکه توسط طبقات انقلابی، نه توسط «آشوب‌گران خارجی»، «مبلغان کله‌پوک»، «آنارشیست‌های زیرزمینی» و «کیمیگران جادویی شورش»، بلکه به وسیله طبقات اجتماعی بادوام و گسترده و نه توسط گروه‌های کوچکی از روشنفکران، بلکه به وسیله طبقات بزرگی، که برای منافع خود می‌جنگند و در عین حال رؤیای «نظم جدید اجتماعی» را به توده‌ها «الهام می‌بخشند»، به وجود می‌آیند.^۹

اگرچه مارکس و انگلس، ایدئولوژی‌ها را بخشی از روبنا، که وابسته به ساختارهای اجتماعی هستند، می‌دانستند، اما این احتمال را انکار نکردند که ایدئولوگ‌های رادیکال در برخی مواقع می‌توانند به نیروهای مستقلی تبدیل شوند. نیروهایی که

2- S. Hughes, *Consciousness and Society* (New York, 1958), p. 74.

3- E. Durkheim, *The Division of Labor* (New York, 1964).

4- V. Pareto, *The Mind and Society* (London, 1935); G. Mosca, *The Ruling Class* (New York, 1939).

5- R. Michels, *Political Parties* (New York, 1949).

6- H. Gerth and C. W. Mills, eds, *From Max Weber: Essays in Sociology* (New York, 1969).

۷- برای کارهای اخیر در مورد نظریه‌های انقلاب رجوع کنید به:

L. Stone, 'Theories of Revolution,' *World Politics*, 18, 2 (January 1966), 159-176; P. Zagorin, 'Theories of Revolution in Contemporary Historiography,' *Political Science Quarterly*, 88, I (March 1973), 3-26; L. Kaplan, ed. *Revolution: A Comparative Study* (New York, 1973); C. Welch and M. Taintor, ed. *Revolution and Political Change* (Los Angeles, 1972); C. Johnson, *Revolutionary Change* (Berkeley, 1968); special issue 'Revolution and Social Change,' *Comparative Politics*, 5, 3 (April 1973); special issue 'Theories of Revolution,' *Comparative Studies in Society and History*, 18, 2 (April 1976).

8- F. Engels, 'Speech at the Graveside of Karl Marx,' *Selected Works* (Moscow, 1958), II, 167.

9- S. Padover, ed., *Karl Marx on Revolution* (New York, 1971), pp. 55, 422-424, 456- 462.

قادر به تضعیف طبقه حاکم هستند. چنان که انگلس در دوران پیری خود، زمانی که طرفداران جوان تلاش نمودند همه پدیده‌ها را به تبیین اقتصادی تقلیل دهند، در اعتراض به آنها بیان داشت که «راهنمای تاریخ» مارکس برای این طراحی شد که ثابت کند که شیوه تولید، نیروی مهم «نهایی» و نه لزوماً «تنها» نیروی مهم در تغییرات اجتماعی است:

«بر اساس برداشت ماتریالیستی از تاریخ، عنصر نهایی تعیین کننده در تاریخ، تولید و بازتولید زندگی در واقعیت است. بیش از این، نه مارکس و نه من ادعا کرده‌ایم. بنابراین، اگر کسی این را به گونه‌ای بیچاند که بگوید عنصر اقتصادی تنها عنصر تعیین کننده است، آن گزاره را به عبارتی بی‌معنی، انتزاعی و بی‌محتوا تبدیل کرده است. وضعیت اقتصادی اساس است، اما عناصر مختلف روبنا - شکل‌های سیاسی تضاد طبقاتی، قانون‌های اساسی، اشکال قضایی، و بازتاب همه این مبارزات واقعی در مغز مبارزان، مانند نظریه‌های سیاسی، حقوقی، فلسفی، دیدگاه‌های دینی و نظام‌های جزمی - همه اینها تأثیر خود را بر روند تضادها و مبارزات تاریخی اعمال می‌کنند و در بسیاری از موارد بر تعیین شکل آنها غلبه دارند. تعاملی از همه این عناصر وجود دارد که در آن جنبش اقتصادی نهایتاً خود را به عنوان ضرورت مطرح می‌کند.»^{۱۰}

تعامل بین محیط اجتماعی - اقتصادی و نیروهای ایدئولوژیک به کانون توجه مکتبی از مورخان مارکسیست تجربی در بریتانیا تبدیل شده است. به عنوان نمونه، کریستوفر هیل بیشتر کار خود را به رابطه پیچیده بین پیرایش‌گری* و طبقه متوسط نجیب‌زادگان** در انقلاب انگلیس اختصاص داده است.^{۱۱} «ادوارد تامپسون» سهم فرهنگ رادیکال را در شکل‌گیری آگاهی طبقه کارگر در انگلستان صنعتی اولیه شرح داده است.^{۱۲} «جورج روده» نقش ارزش‌های مردمی در اروپای مدرن اولیه را در آشوب‌های عمومی مانند بلوهای نان، اغتشاشات روستایی و تظاهرات‌های سیاسی بررسی کرده است.^{۱۳} سرانجام، «اریک هابسبام» توضیح داده است که چگونه نارضایتی عمومی خود را به اشکال مختلف در جوامع کشاورزی، جوامع در حال صنعتی شدن و جوامع کاملاً صنعتی نشان می‌دهد.^{۱۴} هابسبام در مقاله‌ای با عنوان «سهم کارل مارکس در تاریخ‌نگاری»، مارکسیست‌های همکار خود را که نمی‌توانند رابطه پیچیده بین ساختار اجتماعی و روبنای ایدئولوژیک را تشخیص دهند، به عنوان «جبرگرایان مبتذل»*** نامیده است.^{۱۵}

در حالی که مارکسیست‌ها، ایدئولوژی را در واقعیت اجتماعی و ایده‌های رادیکال را در طبقات ناراضی ردیابی می‌کنند، غیرمارکسیست‌ها - اعم از رفتارگرایان و کارکردگرایان ساختاری - معمولاً از چارچوبی استفاده می‌کنند که ابتدا توسط توکویل ایجاد شد. توکویل، انقلاب‌های سیاسی و آشوب‌های اجتماعی را به نوآوری‌های فکری و گسست‌های فرهنگی ربط

¹⁰- Engels to Bloch, *Selected Works*, II, 488.

* Puritanism

** the middle-class gentry

¹¹- C. Hill: *Puritanism and Revolution* (New York, 1964); *Century of Revolution* (Edinburgh, 1961); *God's Englishman* (London, 1970).

¹²- E. P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (London, 1963).

¹³- G. Rude: *The Crowd in History* (New York, 1964); *The Crowd in the French Revolution* (New York, 1967); co-authored with E. Hobsbawm, *Captain Swing* (New York, 1968).

¹⁴- E. Hobsbawm: *Labouring Men* (London, 1964); *Primitive Rebels* (New York, 1959); *Bandits* (New York, 1971); *Revolutionaries* (New York, 1973).

*** vulgar determinists

¹⁵- E. Hobsbawm, 'Karl Marx's Contribution to Historiography', in R. Blackburn, ed., *Ideology in Social Sciences*, (London, 1972), pp. 265-288.

می‌داد.^{۱۶} به عنوان نمونه، «تالکوت پارسونز»، کارکردگرای ساختاری برجسته، استدلال کرده است که نظام‌های اجتماعی معمولاً به خوبی توسط نظام‌های ارزشی خود یکپارچه و متشکل می‌شوند، اما گهگاه به دلیل ضدفرهنگ‌های «انحرافی»، «مخرب»، «ناکارآمد» و «بیگانه» تعادل درونی خود را از دست می‌دهند.^{۱۷} به همین شکل، «تد گور»، رفتارگرای سرشناس، در بررسی علل شورش، استدلال و تحلیل کرده که شکاف فزاینده بین آنچه افراد انتظار دارند و آنچه با آن مواجه می‌شوند، باعث ایجاد «محرومیت نسبی» می‌شود. محرومیت نسبی باعث ایجاد «سرخوردگی پرخاش‌گرانه» می‌گردد و سرخوردگی پرخاش‌گرانه هم به نوبه خود، یک «ذهنیت انقلابی» ایجاد می‌کند.^{۱۸}

با توجه به مقدمه ذکر شده، هدف این مقاله به کار بردن تئوری‌های مارکسیستی و غیرمارکسیستی انقلاب درباره انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۷-۱۹۰۵ م / ۱۲۸۶-۱۲۸۴ ش) است. اگرچه مورخان زیادی اعم از ایرانی و خارجی، علل حوادث و تحولات این دوره را بررسی کرده‌اند، اما تعداد کمی این مدل‌های تئوریک را به شکل نظامند در مورد این تحولات مورد آزمون قرار داده‌اند. بلکه برعکس، تقریباً همه به طور غیرنظامند و اغلب ناآگاهانه از رویکردی مشابه آنچه که برای اولین بار توسط توکویل مطرح شد، استفاده کرده‌اند. مورخان ایرانی کلاسیک جنبش مشروطه شامل احمد کسروی، مهدی ملک‌زاده، یحیی دولت‌آبادی و ناظم‌الاسلام کرمانی همگی استدلال کرده‌اند که اندیشه‌های مدرن آزادی، برابری و برادری، که به وسیله روشنفکران غرب‌گرا تبلیغ می‌شد، «مردم خفته» را در پایان قرن نوزدهم «بیدار کرد» و بدین ترتیب راه را برای «تجدید حیات ملی» ایرانیان در اوایل قرن بیستم هموار نمود.^{۱۹} عمده مورخان معاصر ایران هم مانند فریدون آدمیت، علی شمیم، ابراهیم صفایی و حافظ فرمانفرمانیان تأکید کرده‌اند که پایه‌های ایدئولوژیک استبداد سنتی با معرفی مفاهیم مدرن میهن‌پرستی، سکولاریسم و لیبرالیسم تضعیف شد.^{۲۰} این تفسیر ترقی‌خواهانه از تاریخ با یک نمونه از کتاب‌های عامه‌پسند درباره جنبش مشروطه مشخص می‌شود. نویسنده، با شروع با این فرض که «تاریخ نشان داده است که در هر سرزمینی که اندیشه آزادیخواهی در مغزها راه یافته، هیچ قدرتی نتوانسته است آن را ریشه‌کن کند»، استدلال می‌کند که ورود مفاهیم غربی یک انقلاب فکری ایجاد کرد که به نوبه خود منجر به یک انقلاب سیاسی-اجتماعی شد.^{۲۱}

مقامات غربی هم در مورد ایران همواره از همین رویکرد استفاده کرده‌اند.^{۲۲} به عنوان نمونه، ادوارد براون اثر کلاسیک خود، «انقلاب ایران»، را با شرح چگونگی تأثیر افکار سیاسی اروپا بر جمال‌الدین افغانی، میرزا ملکم‌خان و دیگر اصلاح‌طلبان

16- M. Richter, 'Tocqueville's Contribution to the Theory of Revolutions', in C. Friedrich, ed., *Revolutions* (New York, 1969).

17- T. Parsons, *The Social System* (New York, 1964), pp. 521-523.

18- T. Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton, 1971).

۱۹- احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران* (تهران، ۱۳۴۰)؛ مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۱ (تهران، ۱۳۲۸)؛ یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج ۱ (تهران، ۱۳۳۶)؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱ (تهران، ۱۳۴۶).

۲۰- فریدون آدمیت، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران* (تهران، ۱۳۴۰)؛ آدمیت، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی* (تهران، ۱۳۴۵)؛ آدمیت، *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران* (تهران، ۱۳۵۴)؛ علی اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار* (تهران، ۱۳۴۲)؛ ابراهیم صفایی، *رهبران مشروطه* (تهران، ۱۳۴۲)؛

H. Farman Farmayan, 'The Forces of Modernization in Nineteenth Century Iran', in W. Polk and R. Chambers, eds., *Beginnings of Modernization in the Middle East* (Chicago, 1966), pp. 119-151.

۲۱- محمد اسماعیل رضوانی، *انقلاب مشروطیت ایران* (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۱۱.

۲۲- برای آثار اندکی که بر علل اقتصادی انقلاب تأکید دارند، نگاه کنید به:

برجسته ایران در اواخر قرن نوزدهم آغاز کرد.^{۲۳} سر پرسی سایکس، در کتاب خود، «تاریخ ایران»، منشأ «بیداری» سیاسی کشور را در تأسیس چاپخانه‌ها، مؤسسات آموزشی، خطوط تلگراف، بانک‌های خارجی و کنسولگری‌های بریتانیا ردیابی نمود.^{۲۴} دونالد ویلبر، در کتاب خود، «ایران: گذشته و حال»، مدعی شده است که «بلوای سیاسی» در تماس روشنفکران تحصیل کرده جوان با «اندیشه لیبرال غرب» ریشه دارد.^{۲۵} پیتر آوری در اثر مهم خود، «ایران مدرن»، ضمن تشریح انحطاط عمومی کشور در آغاز قرن، بر نقش عقاید جدید در انقلاب واقعی تأکید کرده است.^{۲۶} سرانجام، لئونارد بایندر، نویسنده پژوهشی نادر که مدل‌های جامعه‌شناختی به‌ویژه مدل کارکردی- ساختاری را در تحول تاریخی ایران مدرن به کار برده، استدلال کرده که معرفی مفاهیم غربی مشروعیت قانونی*، به‌ویژه اصول ناسیونالیسم، سکولاریسم و مشروطیت، عصر انقلاب را در ایران معاصر به وجود آورد.^{۲۷} مارکس قصد داشت که هگل را «روی پا» بنشانند و نشان دهد که آگاهی انسان مبتنی بر وجود اجتماعی او است. اما بایندر تلاش نموده تا مارکس را به سمت بالا بچرخاند. برای این منظور او استدلال می‌کند که این انقلاب‌های ایده‌ها و عقاید هستند و نه طبقات، گروه‌های ذینفع و سایر گروه‌های اجتماعی، که انقلاب‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به پیش می‌برند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با ارزیابی اهمیت نسبی نوآوری‌های فکری و نیروهای جامعه‌شناختی در انقلاب ایران، نظریه‌های مارکسیستی و غیرمارکسیستی انقلاب را مورد آزمون قرار می‌دهد. در این راستا، نقش ایده‌ها و عقاید رادیکال با طبقات ناراضی؛ مفاهیم، باورها و نظام‌های ارزشی مدرن با گروه‌های اجتماعی- اقتصادی مدرن؛ روشنفکران، به عنوان حاملان اندیشه‌های جدید، با منافع عمده اجتماعی؛ و نوآوری‌ها در شیوه ادراک ذهنی با اختلالات در شیوه تولید و توزیع اقتصادی مقایسه می‌شود.

اصطلاح «انقلاب» هم نیاز به توضیح مقدماتی دارد، زیرا به واژه‌های اسفنجی تبدیل شده که پدیده‌های متنوعی مانند شورش‌های دهقانی، شورش‌های نظامی، اصلاحات دیکته شده به وسیله حکومت‌ها، نوآوری‌های علمی، تحولات صنعتی، تغییرات مدل مو و البته تغییرات سالانه در طراحی‌های خودروها را در خود جای داده است. علاوه بر این، «آن لمبتون» استدلال کرده که انقلاب مشروطه در ایران را نمی‌توان به عنوان یک انقلاب واقعی توصیف کرد، زیرا شرکت‌کنندگان آن به جای ایجاد یک سیستم حکومتی مدرن، می‌خواستند جامعه سنتی را اصلاح کنند.^{۲۸} من اصطلاح «انقلاب» را به معنای تغییر شدید، ناگهانی و غالباً خشونت‌آمیز در موقعیت اجتماعی قدرت سیاسی به کار می‌برم که خود را در دگرگونی بنیادی

N. Keddie: 'Iranian Politics, 1900-1905: Background to Revolution', *Middle Eastern Studies*, 5, I (January 1969), 2-35; 'The Origins of the Religious-Radical Alliance in Iran', *Past and Present*, 34 (July 1966), 70-80; J. Bill, *The Politics of Iran; Groups, Classes, and Modernization* (Columbus, 1972);

م. پاولویچ و س. ایرانسکی، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن*، ترجمه م. هوشیار (تهران، ۱۳۴۰)؛ محمدباقر مؤمنی، *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه* (تهران، ۱۳۴۵).

23- E. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (London, 1910).

24- P. Sykes, *A History of Persia* (London), 1963, II, 395-397.

25- D. Wilber, *Iran: Past and Present* (Princeton, 1955), p. 81.

26- P. Avery, *Modern Iran* (London, 1965), pp. 106-139.

* legitimacy

27- L. Binder, *Iran: Political Development in a Changing Society* (Berkeley, 1963).

28- A. Lambton, 'The Persian Constitutional Revolution of 1905-6', in P. Vatikiotis, ed., *Revolutions in the Middle East* (London, 1972), pp. 173-182.

در رژیم، در بنیان رسمی مشروعیت و در تصور حکومت از نظم اجتماعی نشان می‌دهد.^{۲۹} از صفت‌های «شدید»، «ناگهانی» و «خشونت‌آمیز» برای متمایز کردن انقلاب‌ها از دگرگونی‌های تدریجی استفاده می‌شود. دگرگونی‌هایی که به وسیله نیروهای خارج از حکومت و یا از طریق اصلاحات مسالمت‌آمیز توسط نوآوران داخل حکومت ایجاد می‌گردد. تغییر در موقعیت اجتماعی قدرت سیاسی به این معنی است که موقعیت‌های حاکم در مرکز حکومت یا از یک طبقه به طبقه دیگر یا از یک گروه به یک گروه اجتماعی کاملاً متفاوت تغییر می‌کند. رژیم به معنای نظام حکومتی کشور اعم از پادشاهی استبدادی، پادشاهی محدود، دموکراسی پارلمانی یا الیگارش‌ی پارلمانی است. مبنای رسمی مشروعیت به معنای روش رژیم برای ادعای حاکمیت، قانونی بودن و تبدیل قدرت انقلابی به اقتدار مورد پذیرش می‌باشد. مفهوم موجود از نظم اجتماعی هم یعنی درک رژیم از اینکه جامعه سالم چیست، نقش حکومت در چنین جامعه‌ای چه باید باشد و علل افول در رژیم قبلی چه بوده است.

با استفاده از این تعریف، انقلاب مشروطه ایران در اصل یک انقلاب واقعی بود. این واقعه، به ویژه در ایالت‌ها در طول دو سال جنگ داخلی متعاقب آن، شدید، ناگهانی و خشن بود، هرچند در این نوشتار، جنگ داخلی خونین به علت محدودیت در تعداد صفحات، مورد بحث قرار نگرفته است. مهمتر از آن، انقلاب مشروطه باعث تغییر فوری موقعیت اجتماعی قدرت از دربار سلطنتی، که تحت حاکمیت شاهان قاجار بود، به یک مجلس ملی، که در ابتدا تحت سلطه طبقات متوسط شهری بود، گردید و با این که جنبش انقلابی در سال‌های بعد، به ویژه در دهه ۱۲۹۰ ش، به دلیل تضادهای داخلی، مداخلات خارجی و شورش‌های قبیله‌ای تضعیف گردید، قاجارها هرگز موفق نشدند استبداد خود را احیا کنند. آنچه هم در دهه ۱۳۰۰ ش، ظهور کرد، استقرار مجدد استبداد قدیمی نبود، بلکه ایجاد یک حکومت مطلقه جدید بود که به نهادهای قهری مدرنی مانند ارتش دائمی و بوروکراسی مستقر در کل کشور، مسلح بود. تفاوت رضاشاه پهلوی با قاجارها شبیه به تفاوتی بود که ناپلئون با بوربن‌ها و کرامول با خاندان استوارت‌های اولیه داشت.

همچنین انقلاب مشروطه باعث تحولات اساسی شد. در نظام حکومتی باعث تغییر از پادشاهی استبدادی به پادشاهی پارلمانی گردید. در مبنای رسمی مشروعیت باعث تغییر از ادعاهای سایه‌های خدا بر روی زمین و حقوق الهی پادشاهان به حاکمیت مردم (ملت) و همچنین حقوق مسلم بشر و مالکیت خصوصی شد. در مفهوم رسمی نظم اجتماعی نیز، انقلاب مشروطه موجب تغییر از یک نظام سلسله‌مراتبی و پدرسالار به یک نظام ظاهراً دموکراتیک و برابری طلب که در آن همه مسلمانان، بدون توجه به طبقه اجتماعی‌شان، در تئوری از دسترسی آزاد به مناصب قدرت برخوردار بودند، گردید. در نهایت، انقلاب مشروطه یک انقلاب واقعی بود زیرا به جای بازسازی رژیم قبلی، یک رژیم جدید را معرفی کرد. البته بسیاری از شرکت‌کنندگان در این انقلاب انکار می‌کردند که قصد دارند نظم جدیدی را معرفی کنند. آنها صادقانه معتقد بودند که در حال احیا و اصلاح نظم قدیمی هستند. در واقع، همان‌طور که کنوانسیون فرانسه خود را با عنوان جمهوری روم معرفی می‌کرد و پیرایش‌گران انگلیسی خود را آنگلو ساکسون‌های آزاد می‌دانستند که یوغ و سلطه نورمن‌ها را از بین می‌برند، انقلابیون ایرانی هم فکر می‌کردند که در حال بازگشت به سنت‌های دوران باستان هستند. در حالی که آنها در واقع چیزی

^{۲۹} - برای توضیح بیشتر این تعریف رجوع کنید به:

E. Kamenka, 'The Concept of Political Revolution,' in Friedrich, ed., *Revolutions*, pp. 122-135.

جدید و ناشناخته را به جامعه خود معرفی می‌کردند؛ یک جنبش سیاسی سراسری که خواستار یک مجلس ملی منتخب برای محدود کردن اختیارات شاهنشاهان سنتی بود. به همین شکل، آنها مکرر به تعالیم امام علی [ع]، امام حسن [ع] و امام حسین [ع] اشاره می‌کردند، در حالی که حتی یک نفر از این امامان شیعه از مجالس منتخب ملی سخنی نگفته بودند. بنا به گفته مارکس:

«سنت تمام نسل‌های مرده مانند کابوسی بر مغز زندگان سنگینی می‌کند. درست زمانی که به نظر می‌رسد انسان‌ها مشغول انقلاب در خود و چیزها هستند یعنی در حال خلق چیزی هستند که هرگز وجود نداشته است، دقیقاً در چنین دوره‌هایی از بحران‌های انقلابی، آنها در واقع با نگرانی روح‌های گذشته را برای خدمت به خود احضار می‌کنند و از آنها نام‌ها، جامه‌های سنتی و عبارات حماسی را قرض می‌گیرند تا صحنه جدیدی را در این لباس‌های مبدل قدیمی و این زبان عاریه‌ای ارائه دهند.»^{۳۰}

ایران در اوایل قرن نوزدهم

دانشمندان علوم اجتماعی از اصطلاح «طبقه» حداقل به دو معنای مختلف استفاده کرده‌اند: اول، به عنوان یک مقوله جامعه‌شناختی برای رتبه‌بندی افراد با منابع درآمد مشابه، درجات نفوذ مشابه و سبک‌های زندگی مشابه؛ دوم، به عنوان یک اصطلاح روانشناختی اجتماعی برای طبقه‌بندی افرادی که نه تنها دارای موقعیت‌های برابر در سلسله‌مراتب اجتماعی هستند، بلکه دارای نگرش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مشابهی می‌باشند. مارکس طبقه اول را با عنوان طبقه «در خود» اما نه هنوز «برای خود» و طبقه دوم را با عنوان طبقه «برای خود» و همچنین «در خود» توصیف نمود.^{۳۱} به همین شکل، جامعه‌شناسان مدرن بین طبقات اجتماعی-اقتصادی، پنهان و عینی و طبقات اجتماعی-سیاسی، آشکار و ذهنی تمایز قائل شده‌اند.^{۳۲} طبقه به معنای اول آن بی‌تردید در همه جوامع به درجات مختلف وجود دارد، اما طبقه به معنای دوم کلمه لزوماً در همه جوامع وجود ندارد.

در ایران اوایل قرن نوزدهم، طبقات در معنای اول آن و نه در معنای دوم وجود داشتند.^{۳۳} جمعیت ایران را، که در نیمه قرن نوزدهم بیش از پنج میلیون نفر نبودند، می‌توان به چهار طبقه اصلی تقسیم کرد. اول، طبقه بالای زمین‌دار که متشکل از نخبگان مرکزی و بسیاری از نخبگان محلی بود. نخبگان مرکزی شامل سلسله قاجاریه، شاهزادگان، درباریان، زمین‌داران بزرگ (تیولداران)، حسابداران موروثی (مستوفیان)، وزرای سلطنتی، والیان شاهزاده (فرمانفرمایان) و مقامات دولتی لقب‌دار مانند السلطنه‌ها، الملوک‌ها، الدوله‌ها و الممالک‌ها بودند. نخبگان محلی هم از بزرگان منطقه‌ای (اعیان)، بزرگان ایالتی (اشراف)، رؤسای قبایل (خان‌ها) و مدیران موروثی لقب‌دار و معمولاً ثروتمند (میرزاها) تشکیل می‌شد. مقامات زیر هم با این طبقات بالای زمین‌دار روابط نزدیکی داشتند: تعداد کمی از مقامات مذهبی منصوب‌شده از سوی دولت، قاضیانی که

³⁰- K. Marx, 'The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte', *Selected Works* (Moscow, 1958), I, 247.

³¹- K. Marx, *The Poverty of Philosophy* (Chicago, 1920), pp. 188-189.

³²- S. Ossowski, *Class Structure in Social Consciousness* (London, 1963), pp. 69-87; R. Centers, *The Psychology of Social Class* (Princeton, 1949), pp. 21-27.

³³ - برای توصیف ساختار طبقاتی در ایران قرن نوزدهم رجوع کنید به:

E. Abrahamian, 'European Feudalism and Middle Eastern Despotisms', *Science and Society*, 39, 2 (Summer 1975), 129-156.

ریاست دادگاه‌های دولتی را بر عهده داشتند، امامان جمعه، که مسئول مساجد جمعه در شهرهای بزرگ بودند و شیخ‌الاسلام‌هایی که محاکم مهم شرعی را در اختیار خود داشتند. این نخبگان مرکزی و ایالتی بعدها به آریستوکراسی، بزرگان هیأت حاکمه و طبقه ملوک‌الطوایف معروف شدند.

دومین طبقه عمده، طبقه متوسط متمکن* شامل تجار، زمین‌داران کوچک و همچنین مغازه‌داران بازاری و صاحبان کارگاه‌ها (پیشه‌وران) بود. از آنجا که بازرگانان، بازاریان و پیشه‌وران، نیازهای مالی مساجد بازار، مکاتب، حوزه‌های علمیه، تکیه‌ها و سایر مؤسسات مذهبی مانند اوقاف را تأمین می‌کردند، این طبقه متوسط سنتی به طور پیچیده‌ای با روحانیت از درجات مختلف شامل وعاظ، آخوندها، طلاب حوزوی، ملاها و حتی مجتهدان مرتبط بودند. علاوه بر این، برخی از افراد بازار ادعا می‌کردند که از اولاد پیامبر اسلام و جزو سادات هستند.

طبقه سوم از مزدبگیران شهری مانند صنعتگران اجیر، کارآموزان، شاگردان، خدمتکاران خانه، باربران، عمله‌ها و کارگران ساختمانی تشکیل شده بود. در نهایت، طبقه چهارم را اکثریت قریب به اتفاق جمعیت روستایی (رعیت‌ها)، توده‌های قبیله‌ای (ایلیاتی‌ها) و همچنین کشاورزان فاقد زمین یا تقریباً بی‌زمین تشکیل می‌دادند.

این چهار طبقه صرفاً طبقات نهفته، عینی و جامعه‌شناختی بودند و نتوانستند به طبقات آشکار، ذهنی و روانشناختی اجتماعی تبدیل شوند، زیرا پیوندهای گروهی محلی، که بر اساس تبار قبیله‌ای، فرقه‌های مذهبی، حساسیت‌های زبانی و وابستگی‌های مبتنی بر روابط پدرسالارانه بود، بر آنها غلبه داشت. این پیوندهای گروهی محلی با قطع مسیرهای پیوند اجتماعی-اقتصادی، باعث تکه‌تکه شدن و تضعیف اقشار و طبقات افقی و تقویت پیوندهای عمودی (سلسله‌مراتبی) می‌شدند و در نتیجه مانع توسعه طبقات سیاسی-اجتماعی خودآگاه می‌گردیدند. به تعبیر مارکس، وقتی که افراد معتناهی از شیوه‌های زندگی مشابه، موقعیت‌های مشابه در شیوه تولید و روابط مشابه در وسایل تولید برخوردار باشند، طبقات اجتماعی-اقتصادی را تشکیل می‌دهند. اما هنگامی که این افراد به پیوندهای محلی محدود شده باشند و نتوانند بر موانع منطقه‌ای غلبه نمایند و قادر نباشند که هیچ‌گونه منافع جمعی در سطح یک کشور را نمایندگی کنند، طبقات سیاسی-اجتماعی مستقلی را تشکیل نمی‌دهند.

اختلافات گروهی در ایران عمدتاً ریشه در جغرافیای این کشور داشت. کمبود محسوس بارندگی، تعداد محدود رودخانه‌ها و دریاچه‌های قابل کشتیرانی، فلات مرکزی وسیع و چهار رشته‌کوه صعب‌العبور، همگی از عواملی بودند که سفر را سخت و ارتباطات را در ایران دشوار می‌کردند. بنابراین جغرافیا عاملی برای تقسیم جمعیت به جوامع محلی کوچک اعم از روستاهای منزوی، شهرهای کوچک و قبایل کوچ‌نشین بود. کشاورزان که در مجموع بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، در حدود ۱۰ هزار روستای کوچک زندگی می‌کردند. جمعیت شهری که کمتر از ۲۵ درصد کل جمعیت کشور بودند، در حدود ده شهر بزرگ و هفتاد شهر کوچک سکونت داشتند. عشایر و قبایل هم که به اندازه ۱۵ درصد جمعیت کشور می‌رسیدند، شامل ۱۶ اتحاد ایلی عمده بودند که هر کدام به طوایف، تیره‌ها و گروه‌های کوچ‌نشین زیادی تقسیم می‌شدند.

* the propertied middle class

اختلافات گروهی، هم در انزوای نسبی اقتصادی بازتاب می‌یافت و هم توسط آن تقویت می‌گردید. تا زمان رشد تجارت در اواخر قرن نوزدهم، بسیاری از مناطق عمدتاً خودکفا بودند و بسیاری از نیازهای کشاورزی و صنایع دستی خود را تولید و مصرف می‌کردند.³⁴ تجارت متوسطی که وجود داشت بیشتر مربوط به کالاهای لوکس بود که یا در مسیر بازارهای خارجی یا به یکی از معدود مراکز بزرگ شهری محدود می‌گشت. این تجارت متوسط هم همیشه به علت جاده‌های کند و نامطمئن، زمین‌های ناهموار، مسافت‌های طولانی، بلایای طبیعی، بی‌توجهی حکومت و مشکلات اجتماعی مانند راهزنان روستایی و شورش‌های قبیله‌ای محدود می‌شد. به عنوان نمونه، مسیر بین بندر جنوبی ایران، خرمشهر، و تهران به قدری کند بود که برای مسافران سریع‌تر این بود که با کشتی از خلیج فارس به دریای سیاه سفر کنند و از راه زمینی از دریای سیاه به دریای خزر بروند و سپس دوباره با کشتی از بندر باکو به بندر انزلی سفر کنند و در نهایت از راه زمینی خود را از انزلی به تهران برسانند. این فقدان عمومی راه‌ها و وسایل حمل‌ونقل، باعث بحران‌های متناوب در ایران می‌شد، به طوری که یک منطقه مبتلا به قحطی شدید بود در حالی که منطقه‌ای دیگر برداشت فراوان محصول داشت.

موانع جغرافیایی اغلب با تفاوت‌های زبانی ترکیب می‌شد. فارس‌ها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، عرب‌ها و لرها در قسمت مرکزی فلات ایران زندگی می‌کردند. گروه‌های کوچکی از بلوچ‌ها، افشارها و عرب‌ها در بیابان‌های جنوب‌غربی ایران پراکنده بودند. کردها، لرها، عرب‌ها، افشارها و ممسنی‌ها در کوه‌های غربی ساکن بودند. آذری‌ها، شاهسون‌ها، کردها همراه با جوامع پراکنده ارمنی‌ها و آشوری‌ها در نواحی شمال‌غربی زندگی می‌کردند. گیلکی‌ها، تالشی‌ها و مازندرانی‌ها در استان‌های دریای خزر سکونت داشتند. سرانجام، فارس‌ها، ترکمن‌ها، کردها، شاهسون‌ها، افشارها، تیمورها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و جمشیدی‌ها در نواحی شمال‌شرقی اسکان گزیده بودند. بنابراین ایران سرزمین تنوع زبان‌ها بود.

موانع اجتماعی به وسیله شکاف‌های مذهبی تبدیل به امری پیچیده می‌شد، به طوری که در برخی مناطق، اختلافات گروهی موجود را تشدید می‌کرد و در بعضی دیگر از نواحی باعث ایجاد اختلافات جدید می‌شد. جمعیت ایران به شکل آشکاری به اکثریت شیعه، اقلیت سنی متشکل از کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها و بلوچ‌ها و جمعیت غیرمسلمان ارمنی، آشوری، یهودی و زرتشتی تقسیم می‌شد. اکثریت شیعه هم خود به فرقه‌ها، گروه‌ها و مکاتب مذهبی مختلف تقسیم می‌گردید. برخی مناطق به دو جناح نعمتی و حیدری تقسیم شده بودند. دیگر مناطق به شیعه مجتهدی دوازده امامی متعارف و شیعیان نامتعارف اسماعیلی، شیخیه و کریمخانیه تقسیم می‌شدند. این جوامع مذهبی همواره در هر شهری محلات مخصوص به خود را داشتند. به عنوان نمونه، شیراز از پنج محله شرقی حیدری، پنج محله غربی نعمتی و یک محله یهودیان در حومه شهر تشکیل شده بود.³⁵ همچنین تبریز، بزرگترین شهر ایران در سال ۱۸۵۰م/ ۱۲۲۹ش، با ۱۰۰ هزار نفر جمعیت، شامل سیزده محله جداگانه بود: یک محله اشرافی در حومه شهر؛ شش منطقه مزروعی که توسط مجتهدی‌های دوازده امامی، که به متشرعه شهرت داشتند، کشت می‌شد؛ یک محله ارمنی‌نشین؛ سه محله مرکزی خیابان، نوبر و امیرخیز که محل سکونت تجار، بازاری‌ها و صنعتگران شیخی بود؛ و دو زاغه شمالی دوچی و سرخاب که مملو از عمله‌ها، باربران، دست‌فروشان، رنگ‌رزان و قالی‌بافان متشرع بود.³⁶

34- F. Khamsi, 'The Development of Capitalism in Rural Iran', unpublished M.A. thesis, Columbia University, 1968.

35- H. Busse, *History of Persia under Qajar Rule* (New York, 1972).

36- E. Abrahamian, 'The Crowd in the Persian Revolution', *Iranian Studies*, 2, 4 (Autumn 1969), 128-150.

این موانع گروهی بیشتر به وسیله تشکیلات اجتماعی تحکیم می‌شد. هر قبیله، هر روستا و هر محله شهر ساختار جداگانه و سلسله‌مراتبی خود را داشت. در رأس، بزرگان زمین‌دار اعم از رؤسای قبایل، تیول‌داران عمده و بزرگان شهری قرار داشتند. در پایین هم، مردم عادی شامل کشاورزان، عشایر و ساکنان شهرها بودند. در بین این دو، لایه‌هایی از واسطه‌ها قرار داشتند که مهم‌ترین آنها در سراسر کشور کدخدایان روستایی، عشیره‌ای، محله‌ای و صنفی بودند. این کدخدایان که همواره از خانواده‌هایی با درآمد متوسط می‌آمدند، اغلب توسط جوامع محلی به مقام‌های خود انتخاب می‌شدند. این‌ها به عنوان رئیس دو وظیفه اصلی به عهده داشتند: ۱- اختلافات بین اعضای جامعه خود را میانجی‌گری می‌کردند. ۲- جامعه خود را در ارتباط با جهان خارج، چه با حکومت به ویژه در جمع‌آوری مالیات، چه با جوامع همسایه به ویژه در اختلافات گهگاهی بر سر زمین‌های مجاور، حقوق مربوط به آب و ارزیابی مالیاتی نمایندگی می‌کردند. به علت اختلافات مکرر بر سر مسائل یاد شده، کدخداها و مالکان بانفوذ به عنوان حامی و ولینعمت جامعه خود، از آن در برابر سایر جوامع دفاع می‌نمودند. ماهیت این نظام پدرسالارانه در یک ضرب‌المثل قدیمی فارسی خلاصه شده است: «فرد بدون پشتیبان مانند سگی است که در بیابان زوزه می‌کشد».

این اختلافات گروهی با تکه‌تکه کردن جمعیت به واحدهای کوچک مستقل، نه تنها از توسعه طبقات اجتماعی جلوگیری می‌کرد، بلکه باعث می‌شد تا شاهان قاجاری بتوانند بر کشور به شیوه «استبداد شرقی» معمول تسلط پیدا کنند. بنا به مشاهدات یک سیاح اروپایی، پادشاهان با «تحریک کردن» و «توازن ظریف حسادت‌های متقابل» «امنیت خود را تضمین کردند».^{۳۷} همانطور که آن لمبتون به درستی بیان کرده، پادشاهان حاکم به شکل نظامند و ماهرانه‌ای از «ناتوانی موجود» بزرگ‌مالکان برای اتحاد با یکدیگر بهره می‌بردند و از «تداوم دشمنی‌های قبیله‌ای» به عنوان «بزار سیاست حکومت» استفاده می‌کردند.^{۳۸} علاوه بر این، آنها آگاهانه از درگیری‌های فرقه‌ای در شهرها برای تضعیف چالش‌های احتمالی شهرنشینان، بهره‌برداری می‌نمودند. همانطور که یکی از سیاحان بریتانیایی می‌گوید: شهرهای ایران، برخلاف شهرهای قرون وسطایی اروپا، به شدت به محلات رقیب تبدیل شده بودند به طوری که قادر به مقاومت در برابر دولت مرکزی نبودند.^{۳۹} به تعبیر مارکس، «مستبدان» قاجاریه، جوامع کوچک، «کلیشه کوچک ارگانیزم‌های اجتماعی»، را دست‌کاری می‌کردند و بدین ترتیب، «بر بالا می‌ایستادند»، «از بالا به تعادل درمی‌آوردند» و «نمادی» برای یگانگی همه جوامع کوچک بودند:

«در اینجا مستبد به عنوان پدر همه جوامع کوچک متعدد ظاهر می‌شود و بدین سان وحدت جمعی همگان حاصل می‌شود. بر این اساس نتیجه می‌شود که محصول مازاد متعلق به این واحد عالی است. بنابراین، استبداد شرقی منجر به فقدان قانونی مالکیت می‌شود. در واقع، بنیاد استبداد شرقی اموال قبیله‌ای یا مشترک است که در بیشتر موارد از طریق ترکیبی از تولید و کشاورزی در اجتماعی کوچک ایجاد می‌شود. اجتماعی که کاملاً خودکفا می‌شود و همه شرایط تولید و تولید مازاد را در خود دارد.»^{۴۰}

37- J. Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire* (London, 1813), p. 45.

38- A. Lambton, 'Persian Society under the Qajars', *Journal of the Royal Central Asian Society*, 48, 4 (July-October 1961), 130.

39- J. Malcolm, *History of Persia* (London, 1829), II, 429.

40- K. Marx, *Pre-Capitalist Economic Formations*, ed. E. Hobsbawm (London, 1964), p. 70

تأثیر غرب

تأثیر غرب رابطه شکننده بین دولت قاجاریه و جامعه ایران را تضعیف نمود. مجموعه‌ای از شکست‌های نظامی قاجارها در دو جنگ روس و ایران و سه جنگ انگلیس و ایران با عهدنامه‌هایی مانند ترکمانچای (۱۸۲۸م/ ۱۲۰۶ش) و پاریس (۱۸۵۷م/ ۱۲۳۵ش) به پایان رسید. این معاهدات، علاوه بر جدایی مناطقی وسیعی از ایران، امتیازات تجاری زیادی را به بریتانیا و روسیه داد. این امتیازات عوارض واردات از این دو کشور را کاهش داد، به آنها اجازه داد تا دفاتر تجاری خود را در هر نقطه از ایران باز کنند و بازرگانان آنها را از قوانین محلی، تعرفه‌ها و عوارض جاده‌ای معاف نمود. این امتیازات، همزمان با انقلاب صنعتی در اروپا، راه را برای ورود چشمگیر کالاهای آنها، که به شکل انبوه تولید می‌شدند، به ایران باز کرد. در طول قرن، حجم تجارت خارجی ایران در معنای واقعی کلمه تا ده برابر افزایش یافت.^{۴۱} این رشد تجارت خارجی به نوبه خود از یک سو باعث نابودی بسیاری از صنایع کارگاهی ایران مانند صنایع نساجی و از سوی دیگر باعث ایجاد روابط مدرن، تجاری شدن کشاورزی به ویژه در مناطق حاشیه‌ای دریای خزر و گسترش صنایع صادرات‌محور به خصوص فرش‌های دستیافت شد. به طور خلاصه، پیوند خوردن ایران به نظام جهانی اروپایی، اقتصاد پیشاسرمایه‌داری ایران را، که برای مصرف تولید می‌کرد، به اقتصاد بازار آزاد، که برای فروش تولید می‌کرد، تبدیل نمود.^{۴۲} همان‌طور که مارکس بیان داشت: قیمت ارزان کالاهای صنعتی «توپخانه سنگین» بود که سرمایه‌داران غربی با آن همه «دیوارهای بزرگ چین» در جهان غیرغربی را «تخریب کردند».^{۴۳}

از دیگر نتایج پیوند خوردن ایران به اقتصاد جهانی، افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی در کشور بود، زیرا کاهش قیمت جهانی نقره، باعث کاهش شدید ارزش پول نقره ایران شد. این امر اعتماد عمومی به سکه‌های رایج را تضعیف کرد و قیمت محصولات وارداتی را افزایش داد. علاوه بر این، اعمال کنترل‌های مرزی در برابر بیماری‌های همه‌گیر، ساخت راه‌ها به سمت مناطق قحطی‌زده و کاربرد پزشکی مدرن در شهرها همه به دو برابر شدن جمعیت ایران از پنج میلیون نفر در سال ۱۸۵۰م/ ۱۲۳۰ش، به حدود ده میلیون نفر در سال ۱۹۰۰م/ ۱۲۸۰ش، کمک کردند. این امر تقاضا برای مواد غذایی را تشدید کرد و در نتیجه باعث افزایش بیشتر قیمت کالاهای اساسی شد.^{۴۴}

حکومت قاجاریه در ابتدا با طرح برنامه‌های بلندپروازانه برای اصلاحات نظامی، اداری و اقتصادی به چالش غرب پاسخ داد.^{۴۵} اما ناتوانی در تهیه منابع مالی کافی و برانگیخته شدن مخالفت متنفذان ایالات، که با تشکیل یک دولت متمرکز قوی

41- C. Issawi, *The Economic History of Iran, 1800-1914* (Chicago, 1971), p. 132.

42 - اصطلاح «نظام جهانی اروپایی» از والرشتاین وام گرفته شده است. ایمانوئل والرشتاین، *نظام جهانی جدید*، نیویورک، ۱۹۷۴.

43- K. Marx, *'The Communist Manifesto'*, Selected Works, I, 38.

44 - بسیاری از ناظران قرن نوزدهم ادعا می‌کردند که تورم به این علت است که سکه‌های نقره قاجاری بی‌ارزش شده‌اند. اما این بی‌ارزش شدن نه از نظر زمانی و نه از نظر میزان با تورم مطابقت نداشت. بی‌ارزش شدن ۵۰ درصدی سکه‌های نقره به سختی تورم حدود ۶۰۰ درصدی قیمت‌ها را توضیح می‌دهد. همچنین کم‌ارزش شدن نقره بیشتر در نیمه اول قرن نوزدهم رخ داد، در حالی که قیمت مواد غذایی در نیمه دوم قرن به شدت افزایش یافت. برای آمار رجوع کنید به چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، صص ۵۸۸-۵۲۵.

45 - برای تلاش‌های اولیه برای مدرنیزاسیون رجوع کنید به: فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران* (تهران، ۱۳۴۸).

J. Lorentz, 'Modernization and Political Change in Nineteenth-Century Iran,' unpublished Ph.D. dissertation, Princeton University, 1974.

احساس خطر می‌کردند، باعث شد تا قاجارهای بعدی، به ویژه ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸م / ۱۲۷۵-۱۲۲۷ش)، خود را به اصلاحات کمتر جاه‌طلبانه محدود کنند. بسیاری از این اصلاحات به جای اینکه غرب را به چالش بکشند، در راستای همکاری با غرب بودند. به این معنا که قاجاریه به جای این که جامعه را در برابر کشورهای خارجی تقویت کنند، حکومت خود را در مقابل جامعه تقویت کردند. همچنین به جای این که روند نوسازی در سطح کشور به طور گسترده انجام شود به صورت مقطعی و جزئی در سطح دربار انجام گرفت. در دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه، یک نیروی کوچک قزاق و یک نیروی نظامی شهرداری تأسیس شد. همچنین اداره دربار غیررسمی شاه سازماندهی مجدد شد تا به شکل یک کابینه حکومتی کمی رسمی با وزرای دولتی درآمد، هرچند هنوز خبری از وزارت‌خانه‌های بزرگ نبود. نیروگاه‌های برق برای شهرهای بزرگ ایجاد شد. اولین راه‌آهن ایران، که تهران را به حرم شاه عبدالعظیم در چند کیلومتری آن وصل می‌کرد، افتتاح شد. یک ضرابخانه مرکزی به جای ۳۱ ضرابخانه منطقه‌ای تأسیس گردید. در این دوره، اولین روزنامه دولتی، مجله علمی، دارالترجمه، مدرسه نظامی و دبیرستان مدرن دارالفنون ایجاد شد. دارالفنون، هر ساله حدود ۲۵۰ دانشجو را، که بیشتر از فرزندان طبقات بالا بودند، می‌پذیرفت. در این مرکز دروس غیرمذهبی مانند زبان‌های خارجی، علوم سیاسی، معدن‌شناسی، مهندسی، علوم نظامی، پزشکی و دامپزشکی تدریس می‌شد. بیش از چهل نفر از فارغ‌التحصیلان اولیه برای تکمیل تحصیلات خود به اروپا فرستاده شدند.

دارالفنون به همراه دارالترجمه و یک انتشارات قدیمی در تبریز در طول قرن نوزدهم بیش از ۱۶۰ عنوان کتاب چاپ کردند. این عناوین شامل ۸۸ کتاب درسی در مورد موضوعات نظامی، مسائل علمی، پزشکی و زبان‌های اروپایی، ۱۳ اثر در زمینه ادبیات فارسی، ۴ زندگی‌نامه از شخصیت‌های مشهور اسلام، ۱۰ سفرنامه در مورد غرب، از جمله شرح ناصرالدین شاه از سفر اروپایی خود، ۱۰ ترجمه از آثار کلاسیک ادبیات اروپا مانند رابینسون کروزو از دفو، سه تفنگدار از دوما و نمایشنامه‌های مولیر و ۱۰ عنوان درباره تاریخ ایران از جمله کتاب معروف تاریخ ایران از جان مالکوم بودند. بنابراین ایرانیان شروع به دیدن تاریخ خود از چشم اروپاییان قرن نوزدهم کردند. در نهایت، آنها بیش از ۲۰ ترجمه از آثار اروپایی در مورد تاریخ غرب شامل مطالعاتی در مورد روم، آتن، فرانسه، آلمان، روسیه و بریتانیا و همچنین زندگی‌نامه اسکندر کبیر، پتر کبیر، چارلز کبیر سوئد، لویی چهاردهم، ناپلئون و فردریک کبیر پروس را منتشر نمودند.

ناصرالدین شاه برای پرداخت هزینه همین اصلاحات اندک و جبران کاهش شدید درآمدهای دربار به علت تورم شدید، به طور فزاینده‌ای به فروش مشاغل اداری، عناوین، اراضی دولتی و تیول‌ها پرداخت و مهمتر از همه متوسل به اعطای امتیازات اقتصادی به دولت‌های خارجی و سرمایه‌داران آنها شد. بارون دو روتر، یک شهروند بریتانیایی، حق ساخت راه‌آهن و استخراج مواد معدنی را خریداری کرد. برادران لینچ، یک شرکت انگلیسی، کنترل کشتیرانی در رودخانه کارون را به دست آوردند. بانک شاهنشاهی ایران، که آن نیز یک شرکت بریتانیایی بود، انحصار چاپ اسکناس و امتیاز دریافت عوارض در جاده‌های جنوب را خریداری نمود. در همین حال، یک شرکت روسی به نام «سی دلا روت»^{*} قراردادهایی را برای ساخت بزرگراه‌ها در شمال و لایروبی بندر انزلی به دست آورد. یک شرکت روسی دیگر انحصار صنعت ماهیگیری در دریای خزر و شرکتی دیگر انحصار بیمه حمل‌ونقل در جاده‌های شمال را به دست آورد. علاوه بر این، کارآفرینان اروپایی سرمایه‌های

* the Cie. de la Route

محدودتری را در معاملات کوچک مانند کشتیرانی در دریاچه ارومیه، قالی‌بافی در اراک، کشت پنبه در خراسان و کشت تریاک در کرمان سرمایه‌گذاری کردند. بنابراین، سرمایه‌گذاری‌های خارجی در اواخر قرن نوزدهم از تقریباً هیچ به بیش از ۱۲ میلیون پوند افزایش یافت. ایران به روی سرمایه‌های اروپایی و همچنین به روی تجارت اروپایی باز شده بود. چالش ایجاد شده توسط غرب و واکنش حکومت قاجاری دو تغییر ساختاری مهم در جامعه ایران ایجاد کرد. از یک سو، هجوم کالاهای تولید انبوه در غرب به ایران، تجاری‌سازی کشاورزی، ایجاد ارتباطات مدرن (به ویژه تلگراف) و فروش امتیازات انحصاری به سرمایه‌داران خارجی بسیاری از بازارهای منطقه‌ای را در یک طبقه متوسط فرامنطقه‌ای ادغام کرد. طبقه‌ای که برای اولین بار از منافع خود در سطح ملی و از رقابت خارجی خود آگاهی یافته بود. بدین ترتیب، بورژوازی به یک طبقه اجتماعی-روانشناختی و همچنین به یک طبقه اجتماعی-اقتصادی یعنی به طبقه‌ای «برای خود» و هم «در خود» تبدیل شد. از سوی دیگر، گشایش مؤسسات آموزشی سکولار، گسترش سیاست‌های تمرکزگرا و آموزش کارمندان، افسران ارتش و متخصصان فنی جدید، طبقه متوسط حقوق‌بگیر کوچک اما حیاتی و مهم را ایجاد نمود. این طبقه بعدها به عنوان تحصیل‌کردگان مدرن (منورالفکر) شناخته شد.

بورژوازی

بازارهای محلی به طرق مختلف به طبقه متوسط ملی تبدیل شدند. اول، ادغام بازارهای منطقه‌ای در یک بازار ملی و ادغام بازار ملی در بازار بین‌المللی باعث شد تا واحدهای نسبتاً خودکفا در یک واحد اقتصادی بزرگ در سطح کشوری حل شوند. دوم، پیدایش ارتباطات مدرن فاصله‌های جغرافیایی دور را به هم متصل کرد و مراکز مختلف شهری را به هم نزدیک نمود. سوم، شروع یک دولت مدرن به ویژه تأسیس ضرابخانه مرکزی، انتشار روزنامه‌های دولتی و ایجاد نظام کابینه‌ای حکومت توجه شهرهای ایالت‌ها را به پایتخت ملی کشور معطوف نمود. چهارم، هجوم محصولات تولید انبوه اروپا به ایران صنایع دستی و کارگاهی سنتی کشور را تضعیف کرد. در نتیجه برای بازارهای مختلف در ایران یک دشمن مشترک یعنی رقیب خارجی معنا و مفهوم یافت. همانطور که یک مأمور مالیات در بررسی دقیق بحران تجاری در اصفهان گزارش داد: «سابق که پارچه‌های فرنگی شایع نبود از اعلی و ادنی حتی ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان عظام قدک‌پوش بودند ... [اما] چندین سال است پارچه‌های زرد و سرخ باطن‌سست فرنگستان رواج گرفته ... مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ و بوی دیگران بالا رفتند و در واقع در این مرحله به ضررها رسیدند و درست ملتفت نیستند. چنانچه ... صنف نساج متاعش کم‌خردار شد تشبه به فرنگان ورزید، دست از قوام معنی برداشت و به لطافت صورت چسبید ... مرکباً از اختلاط ایرانی و فرنگی کارشان بالمره معیوب شد ... روسیه دست از خرید کشید، به تفرع آن انواع خلایق را کلی علی حسبه کسر و ضرر روی نمود. اقلأً عشر اصناف این شهر نساج بود خمس آن باقی نیست. تقریباً نیم عشر از اناثیه اصفهان بیوه‌زن بی‌کس یتیم‌دار به ریسمان‌ریسی این کار، صغیر کبیر می‌کردند و همگی ساقط شدند و همچنین اصناف بزرگ دیگر مانند صباغ و نداف و عمله گازرخانه که بسته و پیوسته به این صنف بودند بیشترشان از میان رفتند.»^{۴۶}

^{۴۶} - میرزا حسین تحویدار اصفهان، *جغرافیای اصفهان*، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۲)، صص ۱۰۱-۱۰۰.

پنجم، ورود سرمایه خارجی، بورژوازی دلالتان سرمایه‌دار (کمپرادور) کوچکی را ایجاد نمود که منجر به دشمنی اکثریت بورژوازی ملی با آنها شد. با این که در نظر بازاری‌ها، این دلالتان به عنوان عنصر غیرمسلمان بیگانه شناخته می‌شدند، اما یک فهرست مفصل رجال، که انگلیسی‌ها از ایران در سال ۱۸۹۷م/ ۱۲۷۶ش، تهیه کردند، نشان می‌دهد که از پنجاه‌وسه تاجر ثروتمند کشور، تنها شش تاجر، غیرمسلمان بودند.^{۴۷} سرانجام، واکنش حکومت قاجاری یا به عبارت بهتر عدم پاسخ مؤثر حکومت به تهدید خارجی، مخالفت بورژوازی ملی با حکومت مرکزی را تشدید کرد.

بسیاری از مشکلات پیش‌روی طبقه متوسط سنتی را می‌توان در گزارشی که یکی از مقامات دولتی بندر بوشهر دربارهٔ خلیج فارس در سال ۱۸۸۲م/ ۱۲۶۱ش، برای ناصرالدین شاه ارسال کرده، مشاهده نمود.^{۴۸} این مقام مسئول با توصیف رشد اخیر بندر بوشهر توضیح می‌دهد که این رونق به نفع بازرگانان ایرانی نبوده است، زیرا آنها برخلاف رقبای انگلیسی خود به دلیل بی‌توجهی حکومت، نبود انبارهای ذخیره‌سازی و کشتی‌های بخار مدرن، مالیات‌های بیشتر، تعرفه‌های واردات و عوارض جاده‌ها، از کار خود بازمانده‌اند. در ادامه، گزارش هشدار می‌دهد که تجار محلی چاره‌ای ندارند جز این که بین ورشکست شدن یا تحت تابعیت بریتانیا درآمدن یکی را انتخاب کنند. در پشت این گزارش، ناصرالدین شاه، بازرگانان را به دلیل «خودخواهی» آنها مورد شماتت قرار می‌دهد و از این مقام به علت «مشاهدهٔ جالب» او ستایش می‌کند. اما طبق معمول هیچ راه‌حلی توسط حکومت برای رفع مشکل اتخاذ نمی‌شود.

ناتوانی و قصور قاجاریه، شکاف گسترده‌ای را که بین سلسلهٔ حاکم و جمعیت شهری وجود داشت، گسترش داد. این شکاف ریشه در فرهنگ سیاسی ایران سنتی داشت که از دو مضمون متناقض تشکیل شده بود. فرهنگ باستانی ایران، شاهنشاهان را به عنوان سایه‌های قدرتمند خدا بر روی زمین تجلیل می‌کرد. این شاهنشاهان مسئولیت الهی حفاظت از رعایای خود در برابر خطرات خارجی و توزیع «عدالت» در نظم اجتماعی موجود را به عهده داشتند.^{۴۹} همانطور که کتاب‌های «سیاست‌نامه» همواره تأکید می‌کردند، وظیفهٔ اصلی پادشاه حفظ تعادل «عدالانه» بین «مردان قلم»، «مردان شمشیر»، «مردان تجارت» و «مردان زراعت» بود.^{۵۰} با این حال، فرهنگ غالب شیعی، پادشاه را غاصب دنیوی یک مرجع دینی می‌دانست. مرجعی که امام غایب، مهدی [ع]، به طور موقت به مجتهد اعلم زمان تفویض کرده بود. بنابراین، قاجارها با ناتوانی در حفاظت از رعایای خود و ناتوانی در ایجاد توازن در نظم اجتماعی، مشروعیت ایدئولوژیک ضعیف خود را در نظر طبقهٔ متوسط شهری ضعیف‌تر کردند.

روشنفکران

قاجارها برای تقویت موقعیت خود نهادهای جدیدی ساختند. اما همین نهادها، با ایجاد یک طبقهٔ روشنفکر مدرن با علایق، مفاهیم و آرزوهای جدید در نهایت قاجارها را تضعیف کردند. روشنفکران در توصیف خود تحت عنوان «منورالفکر»، چیزهای زیادی دربارهٔ خود فاش نمودند. آنها با قرار گرفتن در معرض اندیشه‌های غرب، به ویژه ایده‌های روشن‌گری فرانسه، متقاعد شدند که تاریخ جریان پیشرفت بشریت است و نه آشکار شدن ارادهٔ خداوند، آن گونه که علمای اسلام اعتقاد داشتند

⁴⁷- Lieutenant-Colonel Picot, 'Persia: Biographical Notices,' F.O. 881/Persia 1897/ 7028.

⁴⁸- میرزا تقی‌خان حکیم‌باشی، گزارشی از بوشهر، اسناد نویافته، ویرایش ابراهیم صفایی (تهران، ۱۳۵۹)، صص ۱۱۵-۱۰۴.

⁴⁹- R. Frye, 'The Charisma of Kingship in Ancient Iran', *Iranica Antiqua*, 4 (1964), 36-54.

⁵⁰- A. Lambton, 'Justice in the Medieval Persian Theory of Kingship', *Studia Islamica*, 17 (1957), 91-119.

و نه ظهور و سقوط دوره‌ای سلسله‌های پادشاهی مانند آنچه وقایع‌نگاران درباری نقل کرده بودند. آشنایی با تاریخ غرب آنها را بیشتر متقاعد نمود که پیشرفت بشر نه تنها مطلوب بلکه دست یافتنی است، مشروط بر اینکه انسان سه زنجیر استبداد پادشاهی، جزم‌اندیشی دینی و امپریالیسم خارجی را بشکند. آنها اولی را دشمن سیاسی آزادی، برابری و دستیابی به پیشرفت اجتماعی، دومی را به عنوان مخالف ایدئولوژیک معرفت عقلی- علمی (علم جدید) و سومی را به عنوان استثمارگر اقتصادی دولت‌های ضعیف مانند ایران می‌دانستند.

بر این اساس روشنفکران، مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار حیاتی برای استقرار یک ایران مدرن، قوی و توسعه‌یافته می‌دیدند. این سه هدف، اگرچه هدف نهایی یکسانی را تعقیب می‌کردند، اغلب باعث ایجاد تغییراتی در تاکتیک‌های فوری می‌شدند. بنابراین گاه روشنفکران با شاه علیه علما، گاه با علما علیه شاه، در زمان‌های دیگر با شاه در برابر قدرت‌های استعماری و در مواقع دیگر مانند انقلاب مشروطه با علما برضد شاه و قدرت‌های استعماری متحد شدند. این ناهماهنگی‌های تاکتیکی ولی انسجام کلی را می‌توان در زندگی و فعالیت‌های میرزا ملکم‌خان، یکی از شخصیت‌های برجسته روشنفکری نسل اول، مشاهده کرد.

ملکم‌خان از خانواده‌ای ارمنی در محله آرامنه جلفای اصفهان در سال ۱۸۳۳م/ ۱۲۱۲ش، به دنیا آمد.^{۵۱} پدرش که در هند تحصیل کرده بود، در دربار سلطنتی، فرانسه و انگلیسی تدریس می‌کرد. او که از شیفتگان غرب بود ملکم‌خان را با بورسیه دولتی به فرانسه فرستاد تا در رشته مهندسی تحصیل کند. ملکم‌خان هنگامی که در پاریس بود، به فراماسونری و فلسفه سیاسی، به ویژه به مدرسه مهندسی اجتماعی سن سیمون و دین جدید انسانیت آگوست کنت علاقه شدیدی پیدا کرد. او پس از بازگشت به ایران به دارالفنون پیوست و ناصرالدین شاه را با آزمایشات علمی خود تحت تأثیر قرار داد. اندکی بعد احتمالاً به منظور پیشبرد کار و مقام خود در جامعه، مسلمان شد. در ادامه، وی یک انجمن مخفی به نام فراموش‌خانه تشکیل داد که از لژهای ماسونی اروپایی الگو گرفته بود، هرچند به آنها وابسته نبود.

ملکم‌خان با جلب نظر شاه، یک «دفتر تنظیمات» (کتاب اصلاحات) برای دربار تهیه کرد. این دفتر با الهام از جنبش معاصر تنظیمات در امپراتوری عثمانی، یکی از اولین پیشنهادهای نظام‌مند اصلاحات بود که در ایران جدید نوشته شد. شروع دفتر با این هشدار همگانی بود که کشور به زودی تحت سیطره کامل قدرت‌های خارجی قرار خواهد گرفت مگر اینکه شاه فوراً مقررات جدیدی برای اصلاحات صادر کند. ملکم‌خان برای این مقررات از اصطلاح «قانون» استفاده کرد تا آنها را هم از مقررات دینی (شریعت) و هم از مقررات دولتی موجود (عرف) متمایز کند. ملکم‌خان تأکید داشت که این قوانین باید مبتنی بر دو اصل اساسی پیشرفت رفاه عمومی و برابری همه شهروندان باشند. در نهایت، دفتر با فهرستی از توصیه‌های مشخص به پایان می‌رسید: تفکیک حکومت به شورای قانون‌گذاری و یک کابینه اجرایی که هر دو توسط شاه منصوب شوند، پذیرش افکار عمومی، تدوین ضوابط و مقررات قبلی، تشکیل ارتش حرفه‌ای، ایجاد یک اداره مالیاتی مستقل، ایجاد یک نظام جامع آموزشی، ساخت بزرگراه‌های جدید بین شهرهای اصلی و تأسیس یک بانک دولتی برای تأمین مالی توسعه اقتصادی.

^{۵۱} - برای تفصیل شرح حال او رجوع کنید به آدمیت، *فکر آزادی*، صص ۱۲۰-۱۰۰؛

ناصرالدین شاه ابتدا به این پیشنهادات گوش فرا داد و حتی به فکر قبولی سمت استاد بزرگ در فراموش‌خانه افتاد. اما زمانی که مراجع تقلید در تهران مفهوم قانون را به عنوان یک بدعت محکوم کردند و فراموش‌خانه را به ارتباط با فراماسون‌های «جمهوری‌خواه ملحد» در اروپا متهم نمودند، ناصرالدین شاه فراموش‌خانه را تعطیل کرد، دفتر تنظیمات را کنار گذاشت و ملک‌خان را به امپراتوری عثمانی تبعید نمود.^{۵۲}

احتمالاً در همین دوران تبعید بود که ملک‌خان، رساله‌ای طنز با عنوان «سیاحی گوید» درباره ادبای سنت‌گرای ایران نوشت. او در این اثر از یک سو، روشنفکران درباری و کاتبان و شاعران دربار را به دلیل زبان مبهم، عبارت‌پردازهای بی‌معنا، وسواس به چیزهای بی‌اهمیت و چاپلوسی قدرتمندان به ریشخند گرفت. همچنین از سوی دیگر، مراجع دینی را به علت تکبر، جهل، نداشتن تساهل، بی‌اعتمادی به علوم مدرن، استفاده از زبان عربی نامفهوم، توسل به خرافات، طلسم و اوراد، شعله‌ور کردن احساسات فرقه‌ای و سوءاستفاده مالی از مؤمنان مورد تمسخر قرار داد. این اثر علاوه بر اینکه یکی از اولین هجوهای ضدروحانیت بود که در ایران دست‌به‌دست گردید، در زمره اولین آثار ادبی بود که به فارسی روان و بدون استفاده از عبارت‌پردازی‌های سنتی متکلف نوشته شد.

ملک‌خان در زمان تبعید در استانبول با میرزا حسین خان [سپهسالار]، سفیر لیبرال‌منش ایران، دوست شد و از طریق او به سمت سرکنسولی ایران در قاهره رسید. با این حال، سال‌های تبعید در سال ۱۸۷۱م/ ۱۲۵۰ش، به پایان رسید، زیرا ناصرالدین شاه که دوباره ظاهراً به فکر اصلاحات افتاده بود، میرزا حسین خان را به مقام صدراعظمی منصوب کرد و ملک‌خان را با لقب نظام‌الملک به عنوان مشاور مخصوص منصوب نمود. اما به محض اینکه دولت جدید بودجه دربار را کاهش داد، دستگاه اداری حکومت را به یک کابینه اجرایی و یک شورای قانون‌گذاری مشورتی تقسیم کرد و بودجه را با فروش امتیاز رویتر افزایش داد، با واکنش اشراف و روحانیون مواجه شد. بنایراین، میرزا حسین خان برکنار شد و ملک‌خان به عنوان سفیر جدید، سفیری که تحصیل کرده غرب بود، به لندن اعزام شد.

ملک‌خان به عنوان سفیر در لندن به درخواست اصلاحات از شاه ادامه داد، با سید جمال‌الدین تبعیدی ارتباط برقرار کرد و همکاری‌اش در تهران را تشویق کرد که به دنبال انجام اصلاحات اداری بیشتر باشند. اما ملک‌خان پس از سال ۱۸۸۹م/ ۱۲۶۸ش، به محض اینکه سفارت خود در لندن را از دست داد، تندروتر شد. علت عزل او این بود که وی یک قرارداد انحصاری قمار را، که لغو شده بود، به یک عده از سرمایه‌داران انگلیسی فروخت و سپس از شراکت با دربار ایران برای پرداخت غرامت امتناع کرد. برکناری ملک‌خان، او را از یک اصلاح‌طلب داخل سیستم به یک انقلابی خارج از سیستم؛ از یک لیبرال ملایم، که به دنبال حمایت از شاه در برابر علما بود، به یک منتقد تندرو متحد با علما برضد شاه؛ از یک شخص درباری که ارائه دهنده طرح‌ها بود، به یک روزنامه‌نگار رادیکال که ایده‌های اروپای مدرن، به‌ویژه پوزیتیویسم سن سیمون و دین انسانیت آگوست کنت را به اشکال قابل قبول برای ایران سنتی ارائه می‌کرد، تبدیل نمود. ملک‌خان در یک سخنرانی عمومی با عنوان «تمدن ایرانی»، که بلافاصله پس از برکناری‌اش در لندن ایراد کرد، هدف خود را ارائه فلسفه سیاسی غرب با استفاده از اصطلاحات قرآنی، احادیث و امامان شیعه، اعلام نمود به طوری که مورد پذیرش ایرانیان قرار گیرد.^{۵۳}

^{۵۲} - اسماعیل رایین، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران (تهران، ۱۳۴۷)، جلد اول، ص ۵۲۵. مقامات مذهبی همچنین شیاعاتی را منتشر کردند که فراموش‌خانه برای «مردان دارالفنون» مجالس عیاشی جنسی ترتیب می‌دهد.

^{۵۳} - Malcom Khan, 'Persian Civilization', *Contemporary Review*, 54 (February 1891), 238-244.

ملک‌خان با طرح این سؤال که، چرا ایران عقب مانده است؟ توضیحات متعارف اروپاییان بر اساس نژاد و مذهب را رد کرد و در عوض، استبداد سیاسی و انزوای فرهنگی را مقصر دانست. او برای غلبه بر استبداد سیاسی از قوانین مدافع زندگی، آزادی و دارایی حمایت نمود. زیرا بدون این سه، امنیت وجود نخواهد داشت و بدون امنیت، هیچ پیشرفتی حاصل نخواهد شد. برای غلبه بر انزوای فرهنگی نیز، او رواج مفاهیم مدرن در قالب‌های مورد قبول برای اسلام متعارف را پیشنهاد نمود. «ما دریافته‌ایم که عقایدی که از سوی نمایندگان شما در اروپا آورده می‌شدند به هیچ وجه پذیرفتنی نبودند، اما هر وقت ثابت می‌شد که این عقاید در اسلام نهفته بوده‌اند، فوراً با نهایت شادی پذیرفته می‌شدند. من به شما اطمینان می‌دهم که پیشرفت اندکی که در ایران و ترکیه به ویژه در ایران مشاهده می‌کنید به این علت است که برخی اشخاص، اصول اروپایی شما را گرفته‌اند و به جای اینکه بگویند این اصول از انگلیس، فرانسه یا آلمان آمده‌اند، می‌گویند: «ما با اروپایی‌ها کاری نداریم، اینها اصول حقیقی دین ما هستند (و در واقع کاملاً هم صحیح هستند). اینها را اروپایی‌ها از ما اخذ کرده‌اند!» این امر به سرعت تأثیر شگفت‌انگیزی داشته است.»

ملک‌خان همچنین روزنامه معروف «قانون» را منتشر کرد تا دیدگاه‌های خود را از لندن به ایران برساند. قانون اگرچه به شکل پراکنده و توسط یک نفر نوشته می‌شد، اما توجهات زیادی را در تهران به خود جلب کرد، به طوری که این روزنامه در تهران ممنوع شد و صرف داشتن آن به یک جرم دولتی تبدیل گردید. بعدها نیز به عنوان عامل اصلی در وقوع انقلاب مشروطه مورد ستایش قرار گرفت. اولین شماره، که در سال ۱۲۶۸/م ۱۸۹۰ ش، منتشر شد، چارچوبی برای چهل شماره بعدی شد که در طول هشت سال بعد منتشر گردید. این شماره با شعار «اتفاق، عدالت و ترقی» و با دعای اسلامی به زبان عربی آغاز می‌شد و با سرمقاله‌ای طولانی به زبان فارسی روان و با تأکید بر ضرورت قوانین عقلانی ادامه می‌یافت:

«ایران مملو است از نعمات خداداد. چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته، نبودن قانون است. هیچ کس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون، بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون، شکم پاره می‌کنیم بدون قانون، در هند، پاریس، در تفلیس، در مصر، در اسلامبول حتی در میان ترکمن هر کس می‌داند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام.

فلان مجتهد را به چه قانون اخراج کردند؟ مواجب فلان سرتیپ را به چه قانون قطع نمودند؟ فلان وزیر به کدام قانون مغضوب شد؟ فلان سفیه به چه قانون خلعت پوشید؟

هیچ امیر و هیچ شاهزاده‌ای نیست که از شرط زندگی خود به قدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد. حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی‌دانند فردا صبح به عراق عرب منفی خواهند شد یا به ملک روس فرار خواهند کرد...»^{۵۴}

در شماره‌های بعدی قانون، آن قوانینی که امنیت را برقرار می‌کنند و در نتیجه موجب پیشرفت اجتماعی می‌شوند، شرح داده می‌شوند. این قوانین عبارتند از: بحث آزاد در مورد تمام موضوعات مربوط به رفاه عمومی، اتحاد نزدیک با علما، خاتمه دادن به درگیری‌های فرقه‌ای به ویژه میان اهل سنت و شیعه، شیخی و متشرع، پایان دادن به واگذاری امتیازات به «استثمارگران» خارجی، تشکیل جوامعی به منظور تبلیغ اصول «آدمیت» یعنی اصول «وحدت، عدالت و پیشرفت» و ایجاد

^{۵۴} - میرزا ملک‌خان، روزنامه قانون، به کوشش و با مقدمه هما ناطق (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵)، شماره‌ی اول، صص ۲-۱. مترجم

مجلس شورای ملی، که اولین نمود تقاضا برای تشکیل دولت پارلمانی در ایران بود. بسیاری از این مسائل در ستونی کوتاه در شماره ششم قانون خلاصه شده:

«یکی از تجار قزوین می‌نویسد: ... این حقوق و این امتیازات دولت ما را به چه قانون به اوباش خارجه می‌فروشید؟ این معاملات تجاری، موافق شرع اسلام و موافق قانون هر دولت، حق و مال خلق این ملک است. این معاملات وسایل و سرمایه‌گذاران ما هستند. شما این وسایل گذران مسلمین را به چه جسارت به کفار می‌فروشید؟ مگر خلق ایران واقعاً مرده‌اند که ترکه آنها را این‌طور حراج می‌کنید؟ سرکار تاجر اینها خیلی حق دارند که ما را به کلی مرده بدانند. می‌گوییم وقت است که مجتهدین اسلام و عقلای این مملکت به حکم دین یا به اقتضای وظایف زندگی یا اقلماً از روی ترحم به این بیچاره خلق ایران یک راه نجات و اقلماً یک شعاع تسلی بدهند. ... می‌پرسید راه کدام و چاره چیست؟ جواب ما و جواب دنیا منحصر است به این دو کلمه. قانون و قانون. بسیار خوب. اما حرف در این است که ما این قانون را از کجا تحصیل کنیم و چه طور مجرا بداریم؟ ... باید اقلماً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلا نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت داد و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعدیل و تدوین و رسماً اعلام نمایند...»^{۵۵}

اگرچه ملک‌خان یکی از اولین و مهم‌ترین حامیان حکومت مشروطه بود، اما ناتوانی‌های ناشی از کهولت سن مانع شرکت فعالانه او در انقلاب مشروطه شد. بنابراین او در تبعید ماند هرچند انقلابیون در تهران از او به عنوان استاد خود ستایش و آثارش را تجدید چاپ می‌کردند و از او مشاوره می‌خواستند. ملک‌خان چند روز پس از آغاز جنگ داخلی در ایران، در سال ۱۹۰۸م/ ۱۲۸۷ش، در اروپا درگذشت.

از اعتراض تا انقلاب، ۱۹۰۵-۱۸۹۱م/ ۱۲۸۴-۱۲۷۰ش

نارضایتی فزاینده طبقه متوسط سنتی و طبقه روشنفکر جدید در بحران تنباکو (۱۸۹۲-۱۸۹۱م/ ۱۲۷۱-۱۲۷۰ش) به شکل شدیدی آشکار شد. این بحران ناشی از فروش امتیاز دیگری توسط ناصرالدین شاه به یک انگلیسی به نام ماژور تالبوت بود. تالبوت در ازای هدیه شخصی ۲۵۰۰۰ پوندی به شاه، اجازه سالانه ۱۵۰۰۰ پوندی به دولت و ۲۵ درصد سود سالانه به ایران، انحصار پنجاه ساله تولید، توزیع و صادرات تنباکو را به دست آورد. روزنامه لیبرال «اختر»، که توسط روشنفکران تبعیدی در استانبول منتشر می‌شد، نگرانی عمومی طبقه متوسط ایران را این چنین بیان کرد:

واضح است که صاحب امتیاز، کار را با سرمایه اندک آغاز می‌کند و تنباکو را از کشاورزان می‌خرد و به قیمت‌های بالاتر به بازرگانان و تولیدکنندگان می‌فروشد و تمام منافع در جیب انگلیسی‌ها باقی خواهد ماند. از آنجا که بازرگانان ایرانی حق صادرات تنباکو از ایران را ندارند، کسانی که قبلاً به این تجارت اشتغال داشتند، مجبور خواهند شد که تجارت خود را رها کنند و کار دیگری بیابند. در این امتیاز به این مسأله که چه تعداد از بازرگانانی که در این تجارت مشغول به کار بوده‌اند بدون کار خواهند ماند، توجه نشده است...^{۵۶}

^{۵۵} - همان، شماره ششم، صص ۳ و ۱.

^{۵۶} - به نقل از:

ورود نمایندگان شرکت به شیراز، که منطقه اصلی کشت تنباکو بود، بلافاصله باعث اعتصاب محلی شد. این اعتصاب به علت وجود سیستم جدید تلگراف، به سرعت به اعتصاب عمومی در بازارهای مهم کشور به ویژه در تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، یزد و کرمانشاه گسترش یافت. این اعتصاب عمومی، که توسط مجتهدین بزرگ تشویق می‌شد، منجر به تحریم مصرف تنباکو در سراسر کشور گردید. این تحریم، جرقه‌ای برای شروع تظاهرات خطرناک عموم مردم در سراسر کشور شد و در نهایت شاه را مجبور به لغو امتیاز کرد. این واقعه مهم، تغییرات اساسی را که در ایران قرن نوزدهم رخ داده بود، آشکار کرد. همچنین نشان داد که اعتصابات محلی اکنون می‌توانند به شورش‌های ملی گسترش یابند. دیگر اینکه روشنفکران و طبقه متوسط سنتی قادر به همکاری با یکدیگر هستند. همچنین نشان داد که شاه، علیرغم ادعاهای کلان خود، هیچ ابزار مهمی برای اعمال زور در جامعه ندارد و ببری کاغذی است. در واقع، اعتراض تنباکو تمرینی برای انقلاب مشروطه پیش‌رو بود.

در سال‌های پس از بحران تنباکو، ناصرالدین شاه بیشتر به سرکوب سیاسی روی آورد و از نوآوری‌های خطرناک دور گزید. او امتیازات کمتری اعطا کرد، به رشد و توسعه دارالفنون پایان داد، گشایش مدارس جدید را ممنوع کرد. هنگامی که یک گروه مذهبی یک مؤسسه آموزشی جدید را به آتش کشیدند، اهمیتی به این موضوع نداد. واردات روزنامه‌های لیبرال را ممنوع کرد. تلاش کرد تا به رقابت‌های قبیله‌ای و دشمنی‌های گروهی دامن بزند. به کمک هزینه‌های تحصیلی دولتی برای تحصیل در خارج از کشور خاتمه داد و حتی بستگان خود را از سفر به اروپا منع کرد. گفته می‌شد که شاه اکنون درباریانی را ترجیح می‌دهد که نمی‌دانند بروکسل نام یک مکان است یا نوعی کلم می‌باشد. با این حال، این دوره ارتجاع، ناگهان در سال ۱۸۹۶م / ۱۲۷۵ش، به پایان رسید. یک تاجر ورشکسته، که از شاگردان وفادار سید جمال‌الدین افغانی، مبلغ مشهور اتحاد جهانی اسلام، بود، ناصرالدین شاه را ترور کرد. گلوله‌ای که شاه را به قتل رساند، آغازگر سقوط رژیم قدیمی نیز بود.

پادشاه جدید، مظفرالدین شاه، برای دریافت وام‌های جدید از انگلستان و روسیه، که بخشی از آنها برای تأمین مالی سفرهای «پزشکی» او به اروپا بود، به مذاکره با این قدرت‌ها پرداخت و گمرگ‌های ایران را برای تضمین بازپرداخت وام‌ها به مأموران بلژیکی واگذار کرد. با این حال، مظفرالدین شاه با تغییر سیاست‌های پدر خود، فروپاشی رژیم قدیمی را سرعت بخشید. او دوره‌ای از آزادی را در کشور شروع کرد. سانسور را کاهش داد. ممنوعیت سفر را لغو کرد. ملکم‌خان را به عنوان سفیر در رم منصوب نمود. مدارس کشاورزی و علوم سیاسی را افتتاح کرد و مهمتر از همه، اجازه تشکیل انجمن‌های تجاری، فرهنگی و آموزشی را داد. گروهی از بازرگانان در اصفهان، شرکت اسلامی را تشکیل دادند که اولین شرکت سهامی بزرگ در کشور بود. قصد آنها «حفظ استقلال ملی» از طریق حمایت از صنایع دستی سنتی و تقویت صنایع جدید در کشور به ویژه صنعت نساجی بود.^{۵۷} حلقه‌ای از روشنفکران در تبریز، که با آگاهی به زبان ترکی قادر بودند تا گرایش‌های فرهنگی قفقاز و امپراتوری عثمانی را دنبال کنند، نشریه‌ای به زبان فارسی به نام «گنج فنون» منتشر کردند.^{۵۸} گروه دیگری از روشنفکران نیز در تهران با تشکیل انجمنی به نام معارف و جمع‌آوری کتاب‌های خود، اولین کتابخانه ملی کشور را تأسیس

^{۵۷} - مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۷۷-۱۷۴

^{۵۸} - مهدی مجتهدی، تاریخ زندگانی تقی‌زاده (تهران، ۱۳۲۲)؛ حسن تقی‌زاده، «زندگی من»، راهنمای کتاب، ۱۳ و ۷ (اردیبهشت- خرداد ۱۳۴۹)، صص ۲۴۳-۲۶۶.

کردند. این انجمن با حمایت دولت، به معلمان خصوصی برای افتتاح بیش از پنجاه و پنج مدرسه به سبک جدید کمک کرد. رئیس انجمن در افتتاح یکی از این مدارس، احساسات همکاران خود را این گونه بیان نمود:

«... فرق میان انسان و حیوانات به علم و دانش است، زیرا در پرتو علم است که انسان به رموز طبیعت راه یافت و به مقام توحید و خداشناسی نائل گشت. به واسطه علم و دانش، فرزندان انسان که چون حیوانات در مغاره‌ها زیست می‌کردند به این مقام رفیع و موقع منیع انسانیت نایل شده ... از پرتو علم است که قوه کهربایی و برق جای چراغ پیه‌سوز و روغن کرچک را گرفت و ماشین‌های بخاری و خطوط آهن که هر ساعت چندین فرسنگ راه می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل می‌کنند، جای خر لنگ را اشغال کرد. از پرتو علم است که ملت گمنام ژاپن که هزارها سال در ظلمت و تاریکی می‌زیست، امروز به این مقام بلند از تمدن و بزرگواری نایل شده ... پس شما ای فرزندان من ... سعی و کوشش کنید که روح معصوم و بیگناه خود را به زیور علم و دانش روشن نمایید تا با سربلندی و سرافرازی در میان جهانیان زیست کنید ... و مقامی را که در خور مجد و عظمت گذشته ایران است، بازیابید.»^{۵۹}

مظفرالدین شاه به امید جلب رضایت مخالفان، سیاست لیبرالی خود را آغاز کرد، ولی این سیاست که با تشدید نفوذ غرب در ایران هم‌زمان شد، صرفاً باعث تشویق مخالفان به تشکیل سازمان‌های نیمه‌مخفی گردید. از میان این سازمان‌ها، پنج سازمان انجمن مخفی، مرکز غیبی، حزب اجتماعیون عامیون، مجمع آدمیت و کمیته انقلابی، نقش مهمی در انقلاب داشتند. از بین آنها، انجمن مخفی مهم‌ترین سازمان بود که در سال ۱۹۰۵م/۱۲۸۳ش، در تهران به وسیله علما و بازرگانانی که ارتباط نزدیکی با اصناف بازاری داشتند، تشکیل شد. ناظم‌الاسلام کرمانی، یکی از اعضای مؤسس، نظام‌نامه و برنامه ملی انجمن را در خاطرات مفصلی که تحت عنوان «تاریخ بیداری ایرانیان» منتشر شده، تشریح کرده است.^{۶۰} طبق نظام‌نامه، اعضای انجمن با سوگند به قرآن متعهد به رازداری، مخالفت با ظلم، احترام به علما، برپایی نماز در پایان هر جلسه و پذیرش حضرت مهدی به عنوان تنها حافظ واقعی جامعه می‌شدند. برنامه ملی انجمن هم خواستار تدوین مجموعه قوانین، تشکیل عدالت‌خانه، بررسی برای ثبت اراضی، ایجاد ساختار مالیاتی عادلانه، انجام اصلاحات در نیروهای نظامی، وضع مقرراتی برای عزل و نصب والیان، تشویق تجارت، سازماندهی مجدد گمرکات و اجرای احکام شرعی بود. همچنین انجمن با علمای برجسته در کربلا و نجف و نیز با سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی، دو تن از سه مجتهد مهم تهران، ارتباط برقرار کرد.

در حالی که انجمن مخفی عمدتاً به وسیله طبقه متوسط سنتی تشکیل شده بود، بیشتر اعضای سه سازمان دیگر، که تعداد اندکی بودند، از میان روشنفکران جدید بودند. مرکز غیبی در تبریز توسط دوازده تن از رادیکال‌های جوان، که با مجله گنج فنون در ارتباط بودند، تشکیل شد.^{۶۱} رهبری این گروه بر عهده «علی کربلایی»، تاجر شیخی، بود که به دلیل علاقه به ادبیات فرانسه و اندیشه سیاسی فرانسه به «مسیو» ملقب شده بود. سایر افراد گروه شامل سه تاجر، که اغلب برای تجارت به باکو سفر می‌کردند، یک کتاب‌فروش، یک داروساز، دو دباغ، یک کارمند دولت و یک جوان فارغ‌التحصیل مدرسه

^{۵۹} - مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۷) ج ۱، صص ۱۲۰-۱۱۹. مترجم

^{۶۰} - ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱.

^{۶۱} - سلام‌الله جاوید، *فداکاران فراموش شده* (تهران، ۱۳۴۵)؛ عباس اقبال، «شریف‌زاده»، *یادگار*، ۳، ۱۰ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۶)، صص ۷۳-۵۸؛ بهزاد طاهرزاده، *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران* (تهران، ۱۳۳۱).

مبلغان محلی فرانسه بودند. مرکز غیبی فعالیت‌های خود را در کتاب‌فروشی تربیت متمرکز کرده بود. این کتاب‌فروشی محل تجمع معدود روشنفکران محلی علاقه‌مند به زبان‌های اروپایی و علوم جدید بود.

حزب اجتماعیون عامیون در سال ۱۹۰۴م/ ۱۲۸۲ش، در باکو به وسیله یازده مهاجر از آذربایجان ایران تأسیس شد. این افراد برای مدتی در حزب سوسیال‌دموکرات روسیه فعال بودند.^{۶۲} اگرچه روشنفکران، رهبری حزب را برعهده داشتند، اما حزب سعی کرد شعبه‌هایی را در میان حدود ۸۰ هزار کارگر مهاجر آذربایجانی ایران، که در میادین نفتی باکو کار می‌کردند، ایجاد کند. برنامه‌های حزب بیشتر ترجمه‌ای از روی مطالبات اقتصادی سوسیال‌دموکرات‌های روسیه بود. بر این اساس، حزب خواستار حق کارگران برای سازماندهی و اعتصاب، هشت ساعت کار روزانه، مستمری سالمندان، مالیات تصاعدی بر درآمد، توزیع زمین در میان کسانی که آن را کشت می‌کردند، مسکن برای فقرا، مدارس رایگان، کاهش مالیات برای مصرف‌کنندگان، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اجتماعات و مدارا با همه ادیان و مذاهب «مورد قبول شریعت» بود.^{۶۳} مرکز غیبی در تبریز که روابط نزدیکی با این سوسیال‌دموکرات‌ها در باکو داشت، برنامه‌های حزب را در داخل ایران رواج می‌داد.

در حالی که این دو سازمان یادشده تحت تأثیر سوسیالیسم انقلابی مارکسیسم روسی بودند، مجمع آدمیت از اومانسیسم لیبرال آگوست کنت الهام می‌گرفت. مؤسس انجمن، میرزا عباسقلی خان قزوینی، که بعدها به آدمیت معروف شد، از طرفداران ملک‌خان و از مقامات ارشد وزارت عدلیه بود. بنا به گفته پسر او، فریدون آدمیت، مورخ نامدار جنبش مشروطه، انجمن سه هدف اصلی داشت: استفاده از مهندسی اجتماعی برای توسعه ملی، تضمین آزادی فردی به منظور «شکوفایی» عقل و خرد انسانی و کسب حقوق برابر برای همه شهروندان بدون توجه به اصل و نسب و دین و مذهب آنها.^{۶۴} اعضای انجمن بیشتر از اعضای دارالفنون و از رده‌های بالای اداری حکومت و نه از شاهزادگان بودند. به این علت که ادعای برابری حقوقی برای متخصصان آموزش‌دیده، که از امتیازات موروثی متنفر بودند، جاذبه داشت، مفهوم مهندسی اجتماعی به آنها نوید نقش‌های حیاتی در روند توسعه ملی را می‌داد. امید به آزادی، پاسخی به اشتیاق آنها برای داشتن امنیت شخصی در برابر یک حکومت استبدادی بود. همچنین آداب رازداری انجمن، که از فراماسون‌های اروپایی از طریق فراموشخانه ملک‌خان تقلید شده بود، آنها را هم در برابر مقامات محافظه‌کار و هم در برابر توده‌های مذهبی محافظت می‌کرد.

در حالی که مجمع آدمیت در رسیدن به اهداف فوری خود محتاط بود، کمیته انقلاب هم در راهبرد و هم در تاکتیک‌های خود رادیکال بود. بنا به گفته ملک‌زاده که پدرش، ملک‌المکلمین، رهبری این گروه را برعهده داشت، کمیته شامل پنجاه و هفت «روشنفکر رادیکال» بود که پیوسته به کتابخانه ملی رفت‌وآمد می‌کردند.^{۶۵} این افراد در مه ۱۹۰۴م/ خرداد ۱۲۸۳ش، در جلسه‌ای مخفیانه، که در حومه تهران برگزار شد، طرحی را برای «سرنگونی استبداد» و «برقراری حکومت قانون و عدالت» تنظیم کردند. این طرح خواستار بهره‌برداری از حسادت‌های شخصی و همچنین اختلافات سیاسی در میان وزراء،

^{۶۲} - سلام‌الله جاوید، *نهضت مشروطیت ایران* (تهران ۱۳۴۷)، صص ۷۰-۶۰.

^{۶۳} - سند منتشرشده «درباره حزب سوسیال‌دموکرات ایران»، دنیا، ۵ و ۲ (تابستان، ۱۳۴۵)، صص ۱۰۳-۹۹؛ سند منتشر شده، «برنامه‌های حزب سوسیال

دموکرات ایران»، دنیا، ۳ و ۴ (زمستان ۱۳۴۲)، صص ۸۰-۷۶.

^{۶۴} - فریدون آدمیت، *فکر آزادی*، صص ۲۱۷-۲۰۶.

^{۶۵} - ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب*، ج ۲، صص ۱۸-۵.

درباریان و رهبران مذهبی و حمایت پیوسته از افراد کمتر محافظه کار در برابر محافظه کاران تندرو بود. همچنین برقراری ارتباط با رهبران مذهبی محبوب و «روشنفکر»، پرهیز از هرگونه فعالیت غیراسلامی برای رفع شبهات مراجع مذهبی (اگرچه افراد کمیته به تساهل مذهبی به عنوان یکی از «اصول بنیادین» آن، توافق داشتند) و استفاده از منابع، سخنرانی‌ها، مقالات، ترجمه‌ها و اعلامیه‌های گسترده برای رواج اندیشه‌های دموکراسی مشروطه در میان توده‌های ایرانی از دیگر موارد این طرح بودند. ملک‌زاده سال‌ها بعد اظهار داشت که این رادیکال‌های سکولار مجبور بودند از علما کمک بگیرند، زیرا «طبقه فرودست» همچنان تحت سلطه «طبقه حاکم» شامل شاهزادگان، رؤسای قبایل و اربابان زمین‌دار بود.^{۶۶}

ترکیب اعضای کمیته انقلاب نشان‌دهنده ترکیب جامعه‌شناختی نسل اول روشنفکران بود. این ۵۷ نفر شامل ۱۵ کارمند دولت، ۸ معلم، ۴ مترجم، یک پزشک، ۱۴ روحانی (که همه با موضوعات جدید آشنا بودند)، ۱ رئیس قبیله، ۳ تاجر و ۴ صنعتگر بود. همگی آنها یا از طریق دارالفنون، یادگیری زبان‌های اروپایی، خواندن ترجمه‌های اخیر و یا تحت تأثیر ملکم‌خان با تمدن غرب آشنا شده بودند. بسیاری از این افراد به میان‌سالی رسیده بودند. ۳ نفر در خانواده‌های اشرافی قاجار، ۲ نفر در خانواده‌های علما، ۷ نفر در خانواده‌های کارمندان دولتی و ۸ نفر در خانواده‌های بازاری به دنیا آمده بودند. ۲ نفر زرتشتی، ۱ نفر رهبر یک گروه نعمتی و حداقل ۵ نفر توسط روحانیون محافظه‌کار به عنوان اعضای گروه مخفی ازلی متهم بودند.^{۶۷} بنابراین، ایران سال ۱۹۰۵/م ۱۲۸۴ش، به سرعت به سوی انقلاب پیش می‌رفت. طبقه متوسط سنتی که از قدیم نسبت به سلطنت بدگمان بود، اکنون از نظر اقتصادی و همچنین از نظر ایدئولوژیک و فکری از سلسله قاجاریه جدا شده بود. روشنفکران جدید هم با الهام از مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم گذشته را رد می‌کردند، حال را زیر سؤال می‌بردند و چشم‌انداز جدیدی از آینده را نوید می‌دادند. علاوه بر این، هر دو طبقه متوسط سنتی و روشنفکران، با وجود تفاوت‌های اساسی در بین آنها، حملات خود را به سمت یک هدف یعنی حکومت مرکزی نشانه گرفته بودند. هر دو، اجتماعات، انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی و احزاب سیاسی خود را داشتند. علاوه بر این، هر دو می‌دانستند که خاندان قاجاری نه تنها از نظر مالی ورشکسته، بلکه همچنین از نظر اداری ضعیف، از نظر اخلاقی بی‌اعتبار و مهم‌تر از همه، از نظر نظامی ناکارآمد بود. بدین ترتیب، کشور منتظر آخرین ضربه برای آغاز انقلاب مشروطه بود.

انقلاب (ژوئن ۱۹۰۵ - اوت ۱۹۰۶/م خرداد ۱۲۸۴ - مرداد ۱۲۸۵ش)

آخرین ضربه از طریق بحران اقتصادی اوایل سال ۱۹۰۵/م ۱۲۸۳ش، رخ داد. برداشت بد محصول و اختلال ناگهانی در تجارت مناطق شمالی به علت همه‌گیری وبا، برف سنگین، جنگ روسیه و ژاپن و به دنبال آن انقلاب در روسیه منجر به تورم فزاینده در سراسر ایران شد. در زمستان سال ۱۹۰۵/م ۱۲۸۳ش، قیمت شکر ۳۳ درصد و قیمت گندم ۹۰ درصد در شهرهایی مانند تهران، تبریز، رشت و مشهد افزایش یافت.^{۶۸} دولت که با کاهش درآمدهای گمرکی، افزایش هزینه‌های مواد غذایی و رد درخواست‌هایش برای دریافت وام‌های خارجی مواجه شده بود، به سرعت تعرفه‌ها را بر بازرگانان بومی افزایش

^{۶۶} - مهدی ملک‌زاده، *زندگانی ملک‌المکلمین* (تهران، ۱۹۴۶)، صص ۱۴۹-۱۴۸.

^{۶۷} - اطلاعات مربوط به زندگینامه این افراد از مصاحبه‌ها، روزنامه‌های متفرقه و مهدی بامداد، *شرح حال رجال ایران* (تهران، ۱۳۴۷)، ۶ جلد، فراهم آمده است.

^{۶۸} - *حبل‌المتین*، ۲۳-۲، اسفند ۱۲۸۵.

داد و بازپرداخت بدهی‌های خود به طلبکاران محلی را به تعویق انداخت.^{۶۹} این مشکلات باعث سه اعتراض عمومی پی در پی شد که هر کدام از مورد قبلی شدیدتر بود و در نهایت منجر به انقلاب اوت ۱۹۰۶م/ مرداد ۱۲۸۵ش، شد. اولین اعتراض به شکل یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز در ایام عزاداری‌های مذهبی ماه محرم بود. آنها که حدود دویست مغازه‌دار و وام‌دهنده در تهران بودند، تقاضای بازپرداخت وام‌های دولتی و برکناری مسیو نوز بلژیکی از ریاست گمرک‌های ایران را داشتند. معترضان مغازه‌های خود را بستند و عکسی از مسیو نوز را پخش کردند که در مراسم رقص در لباس مبدل به عنوان یک روحانی شرکت کرده بود. تظاهرات‌کنندگان به سرکردگی یکی از شال‌فروشان ثروتمند به سمت حرم شاه عبدالعظیم حرکت کردند. سخنگوی گروه شکایات خود را به خبرنگار «حبل‌المتین»، روزنامه‌ای که توسط روشنفکران ایرانی در کلکته منتشر می‌شد، این‌گونه خلاصه کرد: «دولت باید سیاست فاجعه‌آمیز کنونی خود در حمایت از بازرگانان، طلبکاران و تولیدکنندگان روس را، که به ضرر بازاریان ایرانی است، تغییر دهد. دولت باید از تجار ما حمایت کند، حتی اگر محصولات آنها هنوز به خوبی محصولات رقبای خارجی نباشند. اگر سیاست کنونی ادامه یابد، کل اقتصاد ما نابود خواهد شد.^{۷۰} پس از دو هفته مذاکره، مظفرالدین شاه که مشتاق رفتن به یک سفر اروپایی دیگر بود، با وعده برآورده شدن خواسته‌های معترضان به محض بازگشت از اروپا، آنها را راضی کرد. با این حال، وعده‌های او هرگز عملی نشد. زیرا خزانه ورشکسته بود و روس‌ها نیز تهدید کردند که اگر گمرک از «دستان امن» خارج شود، «اقدامات ضروری» را انجام خواهند داد.^{۷۱}

اعتراض دوم در آذرماه، هنگامی اتفاق افتاد که حاکم تهران تلاش کرد تا قیمت شکر را با فلک کردن دو تن از تجار سرشناس شکر کاهش دهد. یکی از قربانیان، تاجری ۷۹ ساله و بسیار محترم بود که هزینه تعمیر بازار مرکزی و بازسازی سه مسجد را تأمین کرده بود. او در برابر حاکم تهران بیهوده التماس می‌کرد که افزایش قیمت‌ها به علت احتکار نیست، بلکه به علت ناآرامی‌های روسیه است. به گفته یکی از شاهدان عینی، خبر این فلک کردن «مثل برق» در بازارها پخش شد.^{۷۲} مغازه‌ها و کارگاه‌ها بسته شدند. بزرگان اصناف در مسجد جامع یک گردهمایی بزرگ ترتیب دادند و دو هزار بازرگان، رؤسای اصناف، طلاب و علما به رهبری طباطبایی و بهبهانی در حرم شاه عبدالعظیم بست نشستند. آنها از این مکان چهار خواسته اصلی خود مبنی بر عزل حاکم تهران، اخراج مسیو نوز، اجرای شریعت و تشکیل عدالت‌خانه را برای حکومت ارسال نمودند. در واکنش، دربار ابتدا پاسخ داد که چنین نهادی همه امتیازات را، حتی بین «شاهزادگان و بقال‌های معمولی» از بین می‌برد. حتی یکی از وزیران دربار افزود که اگر سران معترض از شرایط ایران مسلمان ناراضی هستند، باید به کشورهای «دموکراتیک» غیرمسلمان مانند آلمان مهاجرت کنند.^{۷۳} اما پس از یک ماه تلاش ناموفق درباریان برای شکستن اعتصاب، شاه سرانجام با تمام خواسته‌ها موافقت نمود. معترضان در بازگشت پیروزمندانه خود به تهران، به وسیله جمعیت عظیمی،

^{۶۹} - شاه پیشنهاد روسیه به مبلغ ۳۵۰,۰۰۰ پوند را رد کرد، زیرا شرط این وام این بود که یک افسر روسی علاوه بر بریگاد قزاق، مسئول تمام نیروهای نظامی ایران شود. (British Minister to the Foreign Office, 'Annual Report for 1905.' F.O. 371/Persia 1906/106)

^{۷۰} - حبل‌المتین، ۲۹ خرداد ۱۲۸۴.

^{۷۱} - British Minister to the Foreign Office, 'Annual Report for 1905', F.O. 371/Persia 1906/106.

^{۷۲} - حسن اعظام قدسی، کتاب *خاطرات من یا تاریخ صد ساله* (تهران، ۱۳۴۲)، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۰.

^{۷۳} - مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲، ص ۱۰۴.

که فریاد «زنده باد ملت ایران» سر می‌دادند، مورد استقبال قرار گرفتند. بنا به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب خود، این اولین بار بود که در خیابان‌های تهران عبارت «ملت ایران» شنیده می‌شد.^{۷۴}

اعتراض سوم در تابستان ۱۹۰۶م/ ۱۲۸۵ش، در ماه محرم اتفاق افتاد. این اعتراض بیشتر به علت عدم تشکیل عدالت‌خانه توسط شاه و تا حدی به علت اقدام بی‌پروای امنیه برای دستگیری تعدادی از واعظان بود که آشکارا بر ضد حکومت سخنرانی می‌کردند. در واکنش، اصناف خواستار اعتصاب دیگری شدند و انجمن‌های مخفی اعلامیه‌های شدیدی منتشر کردند. بنابراین، جمعیت به هیجان آمده‌ای از طلاب در برابر قراول‌خانه (ایستگاه پلیس) که واعظی بازداشت شده بود، جمع شدند. در غوغای متعاقب آن، امنیه یکی از تظاهرکنندگان را، که از قضا یک سید بود، با گلوله کشت. صبح روز بعد، هزاران تاجر، پیشه‌ور و طلبه، که بسیاری از آنها به نشانه جهاد کفن پوشیده بودند، برای تشییع جنازه سید از بازار اصلی به سمت مسجد جامع حرکت کردند. در واکنش، قزاق‌ها در خارج از مسجد با معترضان درگیر شدند که برخوردی کوتاه اما خونین بود. بیست و دو نفر جان خود را از دست دادند و بیش از صد نفر مجروح شدند.^{۷۵} از آنجا که دیگر، جوی خون، دربار را از «کشور» جدا می‌کرد، برخی از اعضای علما آشکارا شروع به مقایسه قاجارها با یزید کردند.

در ادامه، مخالفان با سازماندهی دو تظاهرات گسترده به خشونت واکنش نشان دادند. طباطبایی، بهبهانی و دیگر بزرگان مذهبی، به استثنای امام جمعه منصوب حکومت، با خانواده، ملازمان و دو هزار طلبه، به حرم مقدس قم رفتند. آنها از قم اعلام نمودند: تا زمانی که شاه به وعده‌های خود عمل نکند، کشور بدون مراجع روحانی و در نتیجه بدون تصمیمات قضایی و معاملات حقوقی خواهد ماند. در واقع، علما اعتصاب کرده بودند.

در همین حال، دو تاجر برجسته، که یکی از آنها عضو انجمن مخفی بود، از هیأت نمایندگی انگلیس برای بست نشستن در اقامتگاه تابستانی سفارت بریتانیا در روستای قلهمک تقاضا کردند. سفارت بریتانیا در یادداشتی به لندن، جزئیات رویدادها را این گونه شرح داد:

«پس از تیراندازی به نظر می‌رسید که حکومت برنده شده است. شهر در دست نظامیان بود. رهبران مردمی فرار کرده بودند. بازارها در تصرف سربازان بود و ظاهراً هیچ پناهگاهی وجود نداشت. در چنین شرایطی، عموم مردم به مصلحتی متوسل شدند که در عرف قدیمی و در واقع از زمان گذشته تقدیس شده بود یعنی قاعده بست نشینی. زیرا چاره‌ای دیگر نمانده بود. ... دو نفر با سفارت در قلهمک تماس گرفتند و پرسیدند که آیا در صورت بست نشستن مردم در سفارت بریتانیا، کاردار از نیروی نظامی برای بیرون کردن آنها کمک خواهد گرفت؟ آقای گرت داف ابراز امیدواری کرد که آنها به انجام چنین کاری مجبور نشوند. اما گفت: با توجه به این رسم شناخته‌شده در ایران، در قدرت او نیست که در صورت آمدن آنها از زور استفاده کند. عصر همان روز، پنجاه تاجر و ملا در سفارت حاضر شدند و محلی را برای اقامت خود در شب آماده کردند. تعداد آنها به تدریج افزایش یافت و به زودی به ۱۴۰۰۰ نفر در باغ سفارت رسید.»^{۷۶}

این ۱۴۰۰۰ نفر که بیشتر آنها از بازاریان بودند، به وسیله کمیته‌ای از رؤسای اصناف رهبری می‌شدند. این کمیته محل اصناف مختلف را مشخص می‌کرد. یکی از شاهدان می‌گوید که «قریب پانصد خیمه بلکه بیشتر زده شده، تمام اصناف حتی

^{۷۴} - ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۲۴.

^{۷۵} - حبل‌المتین، ۶ مهر ۱۲۸۵.

^{۷۶} - Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia* (London, 1909), I, pp. 3-4.

پینه‌دوز و گردوفروش و کاسه‌بندزن که اضعف اصنافند در آنجا خیمه زده‌اند.»^{۷۷} کمیته همچنین برای حفاظت از دارایی میزبان، نظم و انضباط را برقرار می‌کرد. سفارت بعداً گزارش داد که تقریباً هیچ چیز آسیب ندیده است «بجز باغچه‌های گل که لگدمال شده بودند و بر روی پوست درختان نوشته‌های مذهبی کنده شده بود.»^{۷۸} این کمیته تظاهرات زنان را هم در خارج از کاخ سلطنتی و سفارت بریتانیا سازماندهی کرد. همچنین ورود به باغ سفارت را کنترل می‌کرد و فقط دانشجویان و دانش‌آموزان دارالفنون و مدارس کشاورزی و علوم سیاسی را اجازه ورود می‌داد. بنا به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی، این تازه‌واردان با «ارائه سخنرانی در مورد نظام‌های مشروطه در اروپا، سفارت را به یک مدرسه وسیع علوم سیاسی در فضای باز» تبدیل کردند.^{۷۹} به گفته شاهد عینی دیگر، برخی از دانشجویان دارالفنون حتی در مورد مزایای حکومت جمهوری صحبت کردند.^{۸۰} علاوه بر این، کمیته برای کمک به حقوق‌بگیران فقیر، که توانایی مالی یک اعتصاب طولانی را نداشتند، به جمع‌آوری پول از بازرگانان ثروتمند پرداخت. یکی از شرکت‌کنندگان در خاطرات خود نوشت:

«خوب به خاطر دارم که روزی به شعبه تبلیغ خبر دادند که از طرف مرتجعین و مخالفین در بین جوانان نجار و اره‌کش اعمال غرض شده و جوانان نجار از اینکه نمی‌دانند چه می‌خواهند، برای چه به اینجا آمده‌اند و از کار بیکار شده‌اند، ناراضی و عصبانی شده و با نق نق زیاد خیال تفرقه دارند. اگر موجبات تفرقه پیش آید لطمه و شکست بزرگ به نهضت آزادی خواهی وارد خواهد شد. از همه بدتر آنکه جوانان اره‌کش عوامند و حرف حساب به خرجشان نمی‌رود و نمی‌دانم با آنان چگونه باید رفتار کرد. اگر این دسته زبان‌نهم از سفارت بیرون بروند طبیعی است شکست در قطار افتاده و در بین کسبه و اصناف نقاقت خواهد افتاد ... شورای مبلغین، تبلیغ را به نهجی صادر نموده که تمام جوانان هم‌قسم شده و تا آخر تحصن، مردانه ایستاده و با بیکاری و گرسنگی ساختند.»^{۸۱}

در نهایت، کمیته بزرگان اصناف به توصیه همکاران تحصیل‌کرده علوم جدید، به جای تقاضای عدالت‌خانه خواهان تأسیس یک مجلس ملی منتخب برای تدوین یک قانون اساسی شد.

دربار، در ابتدا تقاضای معترضان را به عنوان «گروهی از خائنان که استخدام‌شده انگلیسی‌ها هستند» رد کرد،^{۸۲} اما هنگامی که با اعتصاب عمومی مستمر در تهران و سیل تلگراف‌ها از ایالت‌ها در حمایت از اعتراضات، مواجه شد، مجلس اسلامی را به عنوان امری کمتر دموکراتیک پیشنهاد نمود.^{۸۳} اما با تقاضای قاطع برای «مجلس ملی» منتخب، با تلگراف‌های شدیدالحن جامعه ایرانی در باکو، که تهدید به اعزام «داوطلبان مسلح» می‌کرد^{۸۴} و با «اعلان مهلک» احتمال ترک خدمت قزاق‌ها، که حقوقشان به تأخیر افتاده بود،^{۸۵} دربار در نهایت تسلیم شد. در ۱۳ مرداد، تقریباً یک ماه پس از بست‌نشینی

^{۷۷} - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۱۰.

⁷⁸ - Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, I, p. 4.

^{۷۹} - ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۲۷۴.

^{۸۰} - احمد تفرشی حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران (تهران، ۱۳۵۱)، ص ۴۰.

^{۸۱} - محمدحسن ادیب هروی، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (مشهد، چاپ علمی، ۱۳۳۱)، ص ۵۰.

^{۸۲} - به نقل از شیخ یوسف، مذاکرات مجلس شورای ملی، مجلس اول، ص ۳۵۱.

^{۸۳} - برخی از معترضان می‌ترسیدند که دربار با محکوم کردن آنها به عنوان «ملحد» بخواهد از ورود آنها به این «مجلس اسلامی» جلوگیری کند. (ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۲۹).

^{۸۴} - همان، ص ۳۵۹.

⁸⁵ - Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, I, p. 4.

اولین معترضان در سفارت بریتانیا، مظفرالدین شاه اعلامیه‌ای را برای تشکیل مجلس شورای ملی امضا کرد. سال‌ها بعد، یک روزنامه‌نگار مارکسیست ایرانی، در توضیح نظریهٔ آنارشیستی انقلاب، نوشت که انقلاب ۱۲۸۵-۱۲۸۴ش، در تاریخ انقلاب‌های بورژوازی بی‌نظیر بود، زیرا ثابت کرد که در شرایط خاص، اعتراضات مسالمت‌آمیز، جلسات گروهی و اعتصاب‌های عمومی می‌تواند نظم کهن را از بین ببرد.^{۸۶}

مبارزه برای قانون اساسی (اوت ۱۹۰۶ - اکتبر ۱۹۰۷م / مرداد ۱۲۸۵ - مهر ۱۲۸۶ش)

اگرچه به نظر می‌رسید که انقلاب تا مرداد ۱۲۸۵ش، به پایان رسیده باشد، اما روند تدوین قانون اساسی به یک مبارزهٔ طولانی تبدیل شد که تا مهر ۱۲۸۶ش، ادامه یافت. مجلس مؤسسان در شهریور ۱۲۸۵ش، در تهران تشکیل شد تا قانون انتخابات برای تشکیل مجلس شورای ملی را تنظیم کند. بیشتر نمایندگان از تجار، روحانیون و بزرگان اصناف بازار بودند.^{۸۷} بنابراین، جای تعجب نبود که قانون انتخابات، پیشینهٔ اجتماعی آنها را منعکس می‌کرد.^{۸۸} نمایندگان به شش طبقه تقسیم می‌شدند: شاهزادگان و قاجارها، علما و طلاب، اعیان و اشراف، تجاری که محل مشخص کسب و کار داشتند، زمین‌داران با داشتن املاکی حداقل به ارزش ۱۰۰۰ تومان^{۸۹} و صنعت‌گران و پیشه‌وران از «اصناف شناخته‌شده» که اجارهٔ مغازهٔ آنها حداقل برابر با «اجارهٔ متوسط محل» بود. انتخابات ایالت‌ها در دو مرحله انجام می‌شد. هر «طبقه» در هر منطقه یک نماینده انتخاب می‌کرد و به مرکز ایالت خود می‌فرستاد. سپس این نمایندگان، نماینده‌های ایالت خود را برای مجلس ملی انتخاب می‌کردند. اما انتخابات تهران در یک مرحله انجام می‌شد. از مجموع ۱۵۶ کرسی نمایندگی مجلس، نمایندگان تهران ۶۰ کرسی شامل قاجارها ۴، زمین‌داران ۱۰، روحانیون ۴، تجار ۱۰ و اصناف ۳۲ نماینده در مجلس داشتند.

انتخابات مجلس شورای ملی به عنوان یک نیروی محرک باعث گسترش سازمان‌های سیاسی شد. در شهرهای ایالات، اصناف بازار به رهبری تجار و روحانیون انجمن‌های ایالتی و ولایتی خود را مستقل از والیان خود و در واقع در مخالفت با آنها تشکیل دهند. در پایتخت، بیش از سی انجمن در صحنهٔ سیاسی پدیدار شدند. برخی از این انجمن‌ها مانند انجمن اصناف، انجمن مستوفیان و انجمن طلاب انجمن‌های شغلی بودند. بعضی دیگر مانند انجمن آذربایجانی‌ها، انجمن ارمینیان، انجمن یهودیان و انجمن ایرانیان جنوب انجمن‌های قومی بودند. همهٔ این انجمن‌ها از انقلاب حمایت می‌کردند و برای انتخاب نامزدهای مورد علاقهٔ خود در مجلس شورای ملی مبارزه می‌کردند. به همین اندازه، مطبوعات هم فعال بودند. تعداد روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده در داخل ایران از شش عدد در آستانهٔ انقلاب به بیش از صد عدد طی شش ماه پس از تشکیل مجلس مؤسسان رسید. بسیاری از آنها عناوین خوش‌بینانه، ملی‌گرایانه و تندرو مثل «ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو» داشتند. اعضای مرکز غیبی در تبریز نشریه‌های «آزاد» و «مجاهد» را منتشر می‌کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی از انجمن مخفی تهران، «ندای وطن» را منتشر کرد. چهار نفر از اعضای کمیتهٔ انقلاب هم، روزنامه‌های خود با نام‌های «حقوق، مساوات، روح‌القدس و صوراسرافیل» را منتشر کردند. چنین به نظر می‌رسید که مخالفان پس از سال‌ها

^{۸۶} - حسن ارسنجانی، «آنارشیسم در ایران»، دریا، ۲۶ تیر ۱۳۲۳ش.

^{۸۷} - ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۱۸۰.

^{۸۸} - ترجمهٔ قانون اساسی در کتاب براون، انقلاب ایران، صص ۴۰۰-۳۵۴، آمده است.

^{۸۹} - ۱۰۰۰ تومان شامل بسیاری از زمین‌داران با درآمد متوسط می‌شد، اما کشاورزان مستقل را دربر نمی‌گرفت.

سکوت اجباری، اکنون به چاپ نشریات هجوم آورده بودند تا تمام ایده‌های سیاسی جدید و همچنین قدیمی خود را بیرون بریزند.

مجلس شورای ملی در مهرماه افتتاح شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت نقش مهم طبقه متوسط سنتی در ترکیب اجتماعی نمایندگان بازتاب داشت. ۲۶ درصد بزرگان اصناف، ۲۰ درصد روحانیون و ۱۵ درصد تجار بودند.^{۹۰} همچنین جناح‌بندی‌های سیاسی مجلس به شکلی قابل پیش‌بینی در سه مسلک غیرمنسجم اما متمایز از هم با عناوین مستبد (سلطنت‌طلب)، معتدل (میان‌رو) و آزادی‌خواه (لیبرال) به تدریج آشکار شد. سلطنت‌طلبان، که بیشتر از اشراف زمین‌دار بودند، به علت تعداد کم در مجلس در مذاکرات آن مشارکت نمی‌کردند. اعتدالیون، که از نمایندگان طبقه متوسط سنتی بودند، اکثریت قریب به اتفاق مجلس را تشکیل می‌دادند. این جناح به وسیله دو تاجر ثروتمند رهبری می‌شدند: محمدعلی شال‌فروش، که رهبری حرکت آرام به سمت حرم شاه عبدالعظیم در خرداد ۱۲۸۴ش، را به عهده داشت، و امین‌الضرب، مسئول سابق ضرابخانه سلطنتی و تأمین‌کننده اصلی هزینه‌های بست در سفارت بریتانیا، که برخلاف اخاذی‌های زیاد ناصرالدین شاه هنوز ثروتمندترین مرد ایران بود. این گروه، همچنین از حمایت ارزشمند طباطبایی و بهبهانی برخوردار بودند. این دو با این که جزو نمایندگان مجلس نبودند، اما اغلب در مناظره‌های مجلس شرکت می‌کردند.

در حالی که اعتدالیون بیشتر از جانب طبقه متوسط سنتی حمایت می‌شدند، آزادی‌خواهان عمدتاً نماینده روشنفکران بودند. آنها اگرچه در حال برنامه‌ریزی برای اصلاحات گسترده حتی اصلاحات سکولار بودند، اما به منظور همکاری با اعتدالیون برای تدوین قانون اساسی، خواسته‌های خود را تعدیل نمودند. رهبری گروه کوچک بیست و یک نفری آزادی‌خواهان را سید حسن تقی‌زاده، نماینده سخنور تبریز، به عهده داشت. تقی‌زاده به گفته خودش، از گذشته سنتی روحانی خود بریده بود تا «علاقه شدید» خویش به علوم غربی، به ویژه پزشکی را دنبال کند.^{۹۱} بیشتر اعضای این گروه متعلق به کمیته انقلاب، مجمع آدمیت یا گنج فنون بودند. تعدادی از نمایندگان آزادی‌خواه را جامعه شیخی تبریز، بعضی را اصناف تهران و برخی را نیز خود مجلس برای پرکردن جای خالی نمایندگان فوت‌شده یا مستعفی انتخاب کرده بودند.^{۹۲} اگرچه، این رادیکال‌های سکولار به تدریج متحدان مذهبی-سنتی خویش را از خود دور کردند تا جایی که پس از سال ۱۹۰۹م/۱۳۲۸ش، اصلاً جنبش مشروطه دچار انشعاب شد، اما در این زمان مشتاق همکاری با اعتدالیون برای تدوین قوانین مشروطه بودند.

نمایندگان تدوین قانون اساسی را ابتدا با تضمین نقش پارلمان شروع کردند. در سندی که بعداً به قانون اساسی معروف شد، اختیارات زیادی به مجلس شورای ملی داده شد. مجلس ملی به عنوان «نماینده همه مردم ایران» «حق داشت در همه مسائل هر گونه اقدامی را که برای رفاه مردم و بهبود دولت مفید می‌دانست، پیشنهاد دهد» و حق تصمیم‌نهایی درباره کلیه قوانین، مقررات، بودجه‌ها، معاهدات، وام‌ها، انحصارات و امتیازات را بر عهده داشت. طول هر دوره مجلس به مدت دو سال تعیین شد که در این مدت بازداشت اعضای آن بدون اجازه مجلس امکان‌پذیر نبود. به عنوان امتیازی به دربار، به شاه این اختیار داده شد که از شصت عضو مجلس سنا، سی نفر را انتخاب کند. با این حال، مجلس ملی این حق را برای خود

^{۹۰} - زهرا شجعی، نمایندگان مجلس ملی در بیست‌ویک دوره قانون‌گذاری (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۶.

^{۹۱} - حسن تقی‌زاده، «زندگانی من»، راهنمای کتاب، ۱۳، ۷ (اردیبهشت-خرداد ۱۳۴۹)، ۲۶۶-۲۴۳.

^{۹۲} - حسن تقی‌زاده، فهرست نمایندگان مجلس اول، کلاه، ۲۳ تیر ۱۲۹۷.

محفوظ داشت که در آینده نقش دقیق سنا را مشخص کند. نمایندگان به اتفاق آرا این سند را با شادمانی تصویب کردند و با عجله آن را به حضور شاه بیمار بردند. مظفرالدین شاه نیز به اصرار مشاوران نزدیک خود، که بستر مرگ او را احاطه کرده بودند، قانون اساسی را در نهم دی ماه امضا نمود و پنج روز بعد درگذشت.

پادشاه جدید، محمدعلی شاه بود که به عنوان وارث بلافصل پادشاهی، با مشت آهنین آذربایجان را اداره کرده بود. او مصمم بود که کمتر مانند پدرش، مظفرالدین شاه، و بیشتر شبیه پدربزرگش، ناصرالدین شاه، بر ایران حکومت کند. در این راستا، او با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاجگذاری خود به آنها اهانت کرد. همچنین در تلاشی ناموفق سعی کرد تا مسیو نوز را در مقام خود حفظ کند و درباره دریافت وام جدیدی از بریتانیا و روسیه با آنها مذاکره کرد. او وزرای خود را به نادیده گرفتن مجلس شورای ملی تشویق کرد و به والیان خود دستور داد که به مجالس ایالتی اعتنایی نکنند. همچنین محمدعلی شاه، با احیای منازعات گروهی، به ویژه بین شیخیه و متشرعه در تبریز و در میان آذری‌ها، عرب‌ها و فارسی‌زبانان تهران تلاش کرد تا مخالفان را تضعیف نماید. علاوه بر این، او امین‌السلطان را به عنوان نخست‌وزیر خود معرفی کرد. امین‌السلطان، که قبلاً صدراعظمی محافظه‌کار بود، در این زمان در نتیجه بازدیدی که به تازگی از ژاپن انجام داده بود، استدلال می‌کرد که اصلاحات بدون یک دولت مرکزی مقتدر امکان‌پذیر نیست.

با این حال، درگیری اصلی بین شاه و مجلس شورای ملی بر سر تکمیل قانون اساسی ایجاد شد. نمایندگان مجلس، با توجه به قانون اساسی بلژیک، یک سیستم حکومت پارلمانی را تدوین کردند. سند نهایی آنها، تحت عنوان متمم قانون اساسی، به دو بخش اصلی تقسیم می‌شد. نخست، «منشور حقوقی» بود که ضامن برابری شهروندان در برابر قانون، حفاظت از «جان، مال و شرف»، جلوگیری از بازداشت خودسرانه و حق آزادی تشکیل انجمن‌ها و آزادی مطبوعات بود. بخش دوم، ضمن پذیرش اصل «تفکیک قوا»، قدرت را در قوه مقننه متمرکز می‌کرد به طوری که قدرت قوه مجریه از مقننه کمتر بود. بنابراین، قوه مقننه علاوه بر اختیاراتی که در قانون اساسی به آن داده شده بود، اکنون اختیار انتصاب، بررسی و برکناری نخست‌وزیران، وزرا و کابینه‌ها، حق قضاوت وزیران در رابطه با «تخلفات» آنها و همچنین اختیار تصویب کلیه هزینه‌های نظامی سالانه را کسب کرده بود. از سوی دیگر، قوه مجریه به شاه «مفوض» شده بود در حالی که این قوه باید توسط وزرا به وظایف خود عمل می‌کرد. شاه باید در حضور نمایندگان سوگند یاد می‌کرد. بودجه دربار شاه باید به تصویب مجلس می‌رسید. بستگان نزدیک او حق حضور در کابینه را نداشتند. فرماندهی نیروهای مسلح هم به شکل صوری به شخص شاه واگذار شده بود. حاکمیت پادشاه برگرفته از مردم و نه از جانب خدا بود. «سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.» «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.» در واقع، شاه تنها یک منبع مهم قدرت یعنی امتیاز تعیین نیمی از اعضای سنا را داشت، اما با توجه به اینکه مجلس سنا به مدت ۴۳ سال تشکیل نشد، حتی این هم یک امتیاز توخالی بود.

نمایندگان مجلس در اقتباس از قانون اساسی بلژیک، دو تغییر عمده در آن برای انطباق با شرایط ایران ایجاد نمودند. مجلس وجود انجمن‌های ایالتی و ولایتی را با اعطای اختیار به آنها برای «نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه با رعایت حدود قوانین مقرر» به رسمیت شناخت. دیگر اینکه در تعدادی از بندهای آن، اهمیت دین به طور عام و اهمیت رهبران مذهبی به طور خاص را تأیید کرد. شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام شد. به محاکم شرعی، قدرت قضایی گسترده‌ای در رابطه با امور شرعی داده شد. حضور غیرمسلمانان در کابینه دولت ممنوع شد. قوه مجریه

مسئول جلوگیری از فعالیت انجمن‌ها و نشریات «ضاله» شد. علاوه بر این، به علما وعده تشکیل هیأتی عالی متشکل از پنج مجتهد داده شد که اعتبار اسلامی و شرعی کلیه قوانینی را که تا زمان ظهور مهدی (عج) به مجلس ارائه می‌شود، بررسی کنند. بدین ترتیب، تشیع سنتی در مشروطیت مدرن گنجانده شد. به تعبیر مونتسکیو، «روح» جامعه به تدوین «قوانین» دولت کمک کرد.

در مقابل، شاه، که از نابودی اقتدار سلطنتی خود می‌ترسید، از امضا و تأیید متمم قانون اساسی خودداری کرد و رهبران مخالفان را به عنوان «ملحد» و «خراب‌کاران جمهوری‌خواه» محکوم کرد. محمدعلی شاه اعلام نمود که به عنوان یک «مسلمان خوب»، اصطلاح اسلامی مشروعه و نه مفهوم بیگانه مشروطه را می‌پذیرد.^{۹۳} در این راستا، او به قانون اساسی آلمان مشتاق شد. زیرا این قانون به رئیس دولت اجازه می‌داد که همه وزیران از جمله وزیر جنگ را منصوب کند. او همچنین پیشنهاد کرد که شاه باید فرمانده واقعی و اسمی نیروهای مسلح باشد و بتواند یک گارد شخصی ۱۰,۰۰۰ نفری داشته باشد.

این پیشنهادات شاه باعث اعتراضات گسترده در سراسر شهرهای ایران به ویژه در تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد، انزلی، رشت، کرمان و کرمانشاه شد. به عنوان نمونه، کنسول انگلیس در کرمانشاه گزارش داد: «تمام تجار و بازاریان تا عمده‌ها در تلگراف‌خانه بست نشستند.»^{۹۴} در تبریز، ۲۰,۰۰۰ تظاهرکننده، که از محله‌های متشرع و شیخی بودند، پیمان بستند که «تا تصویب قانون اساسی» در اعتصاب باقی بمانند.^{۹۵} در تهران بسیاری از انجمن‌ها یک انجمن مرکزی تشکیل دادند، در بازار و اداره‌های دولتی اعتصاب عمومی ترتیب دادند، گردهمایی بزرگ ۵۰,۰۰۰ نفری در میدان مرکزی شهر برگزار کردند و ۳۰۰۰ مرد را برای دفاع از مجلس شورای ملی مسلح نمودند. همچنین، یک صراف تبریزی که احتمالاً با حزب سوسیال دموکرات در ارتباط بود، صدراعظم را ترور کرد و بی‌درنگ خود را کشت.^{۹۶} روز بعد ۱۰۰,۰۰۰ عزادار برای ادای احترام به ضارب کشته‌شده و حمایت از قانون اساسی گرد هم آمدند.

شاه که از ترور امین‌السلطان و تظاهرات گسترده وحشت‌زده شده بود، عقب‌نشینی کرد. بنا به گفته یک شاهد اروپایی: «شاه با سربازان بدون سلاح، بدون حقوق، ژنده‌پوش و گرسنه خود، در مقابل خطر اعتصاب عمومی و شورش‌های عمومی چه می‌توانست بکند.»^{۹۷} بنابراین شاه، ناصرالملک را، که یک نجیب‌زاده لیبرال و تحصیل‌کرده آکسفورد بود، به نخست‌وزیری برگزید. همچنین به عضویت مجمع آدمیت درآمد و قول داد برنامه‌ای را بر اساس دین انسانیت آگوست کنت اجرا کند. شاهزادگان خود را هم برای ادای سوگند به قانون اساسی به مجلس فرستاد. در ادامه، چند روز بعد متواضعانه وارد مجلس شورای ملی شد و عهد کرد که به قانون اساسی احترام بگذارد و علناً مهر سلطنتی را بر متمم قانون اساسی گذاشت. بدین ترتیب، شاهی که قصد داشت استبداد قاجاری را تداوم بخشد، مجبور شد نظام مدرن مشروطه پارلمانی را بپذیرد. با این

^{۹۳} - برای آگاهی بیشتر از این دو واژه نگاه کنید به: حسن تقی‌زاده، «نخستین مجلس ملی»، *اطلاعات ماهانه*، ۵ (تیر - مرداد ۱۳۳۳)، صص ۳-۶.
^{۹۴} - Great Britain, *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*, I, p. 27.

^{۹۵} - احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۳۰۵.

^{۹۶} - نگاه کنید به:

N. Keddie, 'The Assassination of Amin al-Sultan', in C. E. Bosworth, ed., *Iran and Islam* (Edinburgh, 1971), pp. 316-319.

^{۹۷} - به نقل از:

Browne, *The Persian Revolution*, p. 137.

حال، محمدعلی شاه با انجام کودتای ژوئن ۱۹۰۸م/ تیر ۱۲۸۷ش، تلاش کرد تا دستاوردهای انقلاب را از بین ببرد. اما پیروزی مشروطه‌خواهان در جنگ داخلی کوتاه، که در حدود یک سال تا ژوئیه ۱۹۰۹م/ تیر ۱۲۸۸ش، به طول انجامید، این دستاوردها را تضمین نمود، به طوری که حداقل در تئوری، قانون اساسی مشروطه و متمم آن تا به امروز به عنوان دو رکن اصلی قانون اساسی ایران باقی مانده‌اند.

ایده‌های انقلابی در مقابل طبقات انقلابی

منابع اولیه این تفسیر پذیرفته شده را، که اندیشه‌های غربی به ویژه مفاهیم مشروطیت، ناسیونالیسم و سکولاریسم به تضعیف نظام سیاسی قاجاری کمک نمود، تأیید و تصدیق می‌کنند. مشروطیت این مفهوم بنیادی را مطرح کرد که قدرت پادشاه نباید فقط با مفاهیم مبهمی از عدالت اجتماعی و سلطنت قرون‌وسطایی محدود شود بلکه این قدرت باید توسط نهادهای کاملاً مشخص شده از حکومتی که قانون‌گذاری آن با نمایندگان ملت است*، محدود گردد. ناسیونالیسم این اعتقاد را به وجود آورد که کشور باید بیان و تجلی تشکل‌یافته‌ای از مردم و نه میراث سلسله حاکم باشد. سکولاریسم نیز، از یک سو، به علت این که غرب برتری علمی خود را بر شرق ثابت کرده بود، میل به پیروی از غرب را برانگیخت. همچنین از سوی دیگر، سکولاریسم این اعتقاد موجود مدیران مرکزی حکومت را، که امور کشور باید از آموزه‌های دینی، مصالح سیاسی باید از اصول اعتقادی و مسئولیت‌های حکومتی باید از تعالیم علما جدا باشند، تقویت کرد.

ورود اندیشه‌های غربی همراه با گسترش تدریجی حکومت مرکزی، طبقه انقلابی جدید تحصیل‌کردگان مدرن را ایجاد کرد. این روشنفکران، که در مدارس جدید سکولار تحصیل کرده بودند، هم از علمای دینی و هم از فضایی محافظه‌کار درباری متفاوت بودند. اینها که بیشتر در دستگاه‌های اداری دولتی به کار گرفته شده بودند، از ساختار سنتی بیزار بودند، زیرا این ساختار جان، مال و شرافت مدیران دولتی را در حیطه رأفت و هوس شاهنشاه قرار می‌داد. روشنفکران که بیشتر برخاسته از طبقاتی خارج از اشراف قاجاری بودند، از امکان اعطای مشاغل به افراد با استعداد طرفداری می‌کردند و مخالف فروش مناصب به اشراف و مقامات سلطنتی بودند. آنها با الهام از ایده‌های غربی معتقد بودند که اگر اراده خودسرانه شاهان با حاکمیت قابل پیش‌بینی قوانین، قدرت سلسله‌ها با اقتدار نمایندگان منتخب و رفتار سنتی مداخلات و دسیسه‌بازی‌های گروهی با علم مدرن مهندسی اجتماعی جایگزین شوند، کشور می‌تواند به سرعت پیشرفت نماید. به طور خلاصه، روشنفکران می‌خواستند مشروطیت غربی را جایگزین استبداد شرقی کنند.

با این حال، سؤال اصلی این نیست که آیا ایده‌های غربی و روشنفکران، به عنوان طرفداران این اندیشه‌ها، در انقلاب مشروطه نقش داشتند؟ بلکه سؤال اساسی این است که آیا آنها نقش اصلی قطعی را ایفا کردند؟ در مقایسه بین اهمیت طبقه روشنفکر با طبقه متوسط سنتی، آشکار است که اهمیت طبقه دوم نسبت به طبقه اول بسیار بیشتر بود. در حالی که تعداد روشنفکران سکولار حداکثر به صدها نفر می‌رسید، جمعیت بازاری‌ها اعم از بازرگانان، پیشه‌وران و صنعت‌گران حداقل به صدها هزار نفر می‌رسید. در حالی که روزنامه‌های لیبرال به علت بی‌سوادی عموم مردم در جذب آنها ناتوان بودند، شخصیت‌های مذهبی می‌توانستند در هر زمان جمعیت‌های بزرگی را جذب نمایند. در حالی که انجمن‌های سیاسی جدید

* representative government

سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۴م/۱۲۸۴-۱۲۸۳ش، بیش از چند صد عضو نداشتند، اصناف قدیمی بازار توانستند بیش از ۱۴۰۰۰ معترض را برای بست‌نشینی در سفارت انگلستان بسیج کنند. در حالی که رادیکال‌های تحصیل‌کرده مدرن تقاضای ایجاد عدالت‌خانه را به درخواست جدی برای تشکیل مجلس شورای ملی تبدیل کردند، این تجار سنتی، رؤسای اصناف و وعاظ مساجد بودند که با موفقیت تظاهرات عمومی، جلسات توده‌ای، اعتصاب بازاریان و همچنین اعتصابات عمومی سراسری را سازماندهی کردند. در حالی که نمایندگان لیبرال، قانون اساسی بلژیک را ترجمه کردند، میان‌روها (اعتدالی‌ها) آن را با شرایط محلی تطبیق دادند و به قانون تبدیل کردند. در حالی که تاریخ اروپا بر گروه اندکی از نخبگان تأثیر گذاشت، این میراث گذشته اسلامی بود که الهام‌بخش عموم توده‌ها بود. در مواقع بحرانی، عموم مردم نه با الهام از کرامول، روبسپیر، ولتر، سوگند زمین تنیس و تسخیر زندان باستیل*، بلکه با مفاهیم سنتی عدالت اجتماعی و نمادهای احساسی برگرفته از میراث تشیع، به‌ویژه شهادت امام حسین [ع] و خاندان او، به حرکت و جنبش درمی‌آمدند. به طور خلاصه، روشنفکران جدید به انقلابی‌ها مشاوره می‌دادند، اما انقلابی‌های واقعی اعضای اصناف سنتی بازارها بودند.

نقش غالب طبقه متوسط سنتی در سالهای بعد، به‌ویژه در سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش، زمانی که جنبش مشروطه پس از پیروزی در جنگ داخلی، به دو جریان مخالف تقسیم شد، آشکارتر گردید. در حالی که محافظه‌کاران مذهبی به رهبری طباطبایی و بهبهانی بازاریان را به سمت حزب میان‌رو یعنی فرقه اعتدالی هدایت کردند، رادیکال‌های سکولار به رهبری تقی‌زاده، روشنفکران را در حزب رقیب یعنی فرقه دموکرات سازمان دادند. اما در عرض یک سال، حزب دموکرات دچار فروپاشی شد. نمایندگان آن در مجلس رأی نیاورند. رهبران آن، که توسط مقامات مذهبی به عنوان «ملحد» محکوم شده بودند، مجبور به فرار در تبعید شدند و تشکیلات حزب آماج اعتراضات گسترده‌ای گردید که اصناف بازار از آن حمایت می‌کردند. در یک درگیری مستقیم بین روشنفکران و طبقه متوسط سنتی، طبقه دوم دست بالا را یافت. حتی مورخان کلاسیک مشروطه، که استدلال کرده بودند که عقاید مدرن باعث انقلاب شد، بعدها ادعا نمودند که توده‌های «سنتی»، «خرافات»، «عقب‌مانده» و «بی‌سواد» باعث شکست نهایی جنبش مشروطه شدند. به عنوان نمونه، کسروی که کتاب مهم خود با عنوان «تاریخ مشروطه ایران» را با این مقدمه که چگونه عقاید مدرن باعث «بیداری» کشور شد، آغاز نموده بود، آخرین سال‌های عمر خود را به توصیف اینکه چرا مردم «عقب‌مانده»، «سنتی»، «فاسد»، «ناآگاه» و «خواب» ماندند، سپری نمود.^{۹۸} نویسنده دیگری به نام احمد مجدالاسلام کرمانی کتاب خود، «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، را با تمجید از اهمیت اندیشه‌های مدرن آغاز کرد، اما کتابش را با افسوس از تداوم احساسات سنتی در میان توده‌ها و انتشار محدود این اندیشه‌های مدرن در میان کمتر از یک هزار روشنفکر به پایان رساند.^{۹۹}

با اینکه تأثیر عقاید غربی در وقوع انقلاب مشروطه به شدت بیش از حد برآورد شده، اما این تأثیر اجتماعی-اقتصادی غرب بود که می‌توان آن را به عنوان عامل اصلی تعیین‌کننده در نظر گرفت. نفوذ اقتصادی قدرت‌های غربی در ایران،

* اشاره به حوادث مربوط به انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م، هنگامی که نمایندگان مجلس فرانسه در اعتراض به لویی شانزدهم در زمین تنیس کاخ ورسای تجمع کردند و متعهد شدند تا زمانی که فرانسه قانون اساسی مکتوب جدیدی را تصویب نکند، پراکنده و متفرق نشوند و همچنین اشاره به حادثه تصرف قلعه باستیل به دست انقلابی‌های فرانسه. مترجم.

^{۹۸} - احمد کسروی، *انقلاب چیست*، تهران، ۱۳۲۴ش.

^{۹۹} - احمد مجدالاسلام کرمانی، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تاریخ انحطاط مجلس)*، اصفهان، ۱۳۵۱، ص ۲۱.

بسیاری از اقتصادهای منطقه‌ای ایران را در یک اقتصاد ملی ادغام نمود. شکل‌گیری اقتصاد ملی به تدریج کشمکش‌های سنتی در بین جوامع مختلف شهری به‌ویژه میان پیشه‌وران شیخی و متشرع، تجار حیدری و نعمتی و بین بازاریان تهرانی، تبریزی، اصفهانی، قزوینی و شیرازی را کاهش داد. کاهش درگیری‌های گروهی به ایجاد یک طبقه متوسط سنتی کمک کرد. این طبقه متوسط، که توسط رقبای خارجی و دلال‌های (کمپرادور) داخلی تهدید می‌شد، به یک بورژوازی ملی ناراضی، که هم از نقاط قوت خود و هم از ضعف‌های سلسله حاکم (قاجاریه) آگاه بود، تبدیل شد. در نهایت، این بورژوازی ملی ناراضی، که با احساسات سنتی ضد حکومتی علمای شیعه تحریک و تشویق می‌شد، به طبقه‌ای انقلابی تبدیل گردید. بر این اساس، تغییرات اقتصادی باعث تغییرات اجتماعی شد. تغییرات اجتماعی هم به نوبه خود به تغییرات سیاسی منتهی گردید. به تعبیر مارکس، این ایجاد آگاهی انقلابی نبود که نظم جدید اجتماعی را به وجود آورد، بلکه برعکس، وجود نظم جدید اجتماعی بود که امکان انطباق جنبه‌های انتخابی از آگاهی مدرن انقلابی را فراهم نمود.